

بستان الناظرين
في
معرفة أئمة الهادين عليهم السلام

محمد يوسف بيك

«أربعين حديث»

در شناخت امامان و عقاید شیعه

(تأليف در ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰)

به کوشش:
رسول جعفریان



بستان الناظرين في معرفة ائمة الهادين (ع)

«اربعين حديث»

در شناخت امامان و عقايد شيعه

تأليف در ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ ق

محمد يوسف بيک «ناجي»

(زنده در ۱۱۳۴)

به کوشش

رسول جعفریان

تابستان ۱۴۰۲

سرشناسه : محمد یوسف بیک، قرن ۱۲
 عنوان و نام پدیدآور : بستان الناظرین فی معرفة ائمة الطاهرين (ع)، اربعین در شناخت امامان و عقاید شیعه، / محمد یوسف بیک «ناجی»، به کوشش [مصحح: رسول جعفریان]
 مشخصات نشر : قم: نشر مورخ، ۱۴۰۲
 مشخصات ظاهری : ۴۲۳ ص
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۰۰-۸۸-۹
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
 عنوان دیگر: اربعین در شناخت امامان و عقاید شیعه
 موضوع: شیعه = عقاید = احادیث
 Shi,a-Doctrines-Hadiths
 اربعینات - قرن ۱۲ ق
 احادیث شیعه - قرن ۱۲ - نقد و تفسیر
 شناسه افزوده: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳، (مصحح)
 شناسه افزوده: jafarian - Rasul
 رده بندی کنگره: BP ۲۱۱/۳
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/ ۴۱۷۲
 شماره کتابشناسی ملی ۹۳۱۹۲۸۶
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادين (ع)

محمد یوسف بیک ناجی

رسول جعفریان (استاد دانشگاه تهران)

نوبت و سال چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۲

تیراژ: ۵۰ نسخه

قیمت ۲۹۰ هزار تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مصحح
۱۱	در باره کتاب
۱۴	آثار دیگر مؤلف
۱۶	محتوای کتاب اربعین
۱۸	منابع کتاب
۲۱	نمای کلی محتوای کتاب
۲۱	نقد قصه‌خوانان
۲۵	نقد فلاسفه
۲۶	نقد صوفیان
۲۸	نقد گرایش صوفیانه شیخ بهایی
۲۹	مماشات برخی از علمای شیعه با صوفیان
۳۲	ادامه بحث از فرق صوفیه و نقد عقاید آنها
۳۳	خاطره‌ای از دیدار با پدر رافائل و بحث از صوفیه
۳۴	خاطره‌ای از علی‌قلی جدیدالاسلام
۳۵	دولت صفوی و درآمدن شیعه از تقیه
۳۹	پیشگویان ظهور در اواخر صفوی و نقد مؤلف بر آنها
۴۵	آخرین یادآوری‌ها
۴۹	[مقدمه مؤلف در باره انگیزه تألیف کتاب]
۵۳	مقدمه
۵۴	[در باره فرق اسلامی و ریشه‌های اختلاف]
۷۴	فرقه امامیه اثنی عشریه:

۷۵	حدیث اول: در بیان افتراق امت
۷۷	تبصره
۸۲	عبرت و معجزه
۸۶	تبصرهٔ لأولی الألباب
۹۲	فصل در ذکر بیان اعتقاد هفتاد و سه فرقه بعون الله و مشیتہ
۹۳	پس مدّعی مذهب اهل سنت و جماعت:
۹۵	مضحکه
۹۷	و اما مذهب معتزله
۱۰۲	و اما مذهب شیعه؛
۱۰۴	[دفاع از مختار]
۱۱۰	و اما مذهب خوارج
۱۱۵	و اما مذهب مُجبِره:
۱۱۶	و اما مذهب مشبّهه:
۱۲۰	تنبيه
۱۲۰	تبصره
۱۲۲	و اما مذهب مرجئه
۱۲۶	حدیث دوم: [عبدالعظیم حسنی و عرضه عقایدش بر امام هادی (ع)]
۱۲۸	تبصره فایزه
۱۳۰	هدایه
۱۳۳	و اما اعتقاد در حق انبیا
۱۳۵	[قصیده سید مبارک خان در توحید]
۱۳۹	قصیده: [از شیخ حسن کاشی]
۱۴۱	حدیث سوم [در فضائل امام علی علیه السلام]
۱۴۳	ایقاظ و تنبيه [در باره مرز میان فضائل و غلو]
۱۵۰	[قصیده‌ای از ملا حسن کاشی]
۱۵۲	حدیث چهارم [در امامت امامان]
۱۵۴	تبصره
۱۵۶	حدیث پنجم

۱۵۸.....	تنبيه
۱۵۸.....	انتباه و رشد
۱۶۰.....	حديث ششم
۱۶۴.....	حديث هفتم
۱۶۷.....	حديث هشتم
۱۷۳.....	حديث نهم [ويژگي هاي امام]
۱۷۷.....	حديث دهم [در باره امامت و تعريف امام]
۱۹۰.....	طول مقال لكشف الحال
۱۹۷.....	حديث يازدهم
۲۰۰.....	تنبيه
۲۰۲.....	نكته
۲۰۴.....	حديث دوازدهم [در باره قصه خوانان]
۲۰۶.....	تبصره [در باره ابو مسلم مروزي]
۲۱۴.....	[شعري از حيرتي عليه قصه خوانان]
۲۱۷.....	حديث سيزدهم [عليه فلسفه و ديگر بدعت ها]
۲۲۳.....	حديث چهاردهم [رد صوفيه]
۲۲۷.....	[اشعاري از جامي در نقد صوفيه]
۲۲۸.....	حديث پانزدهم [رد صوفيه]
۲۲۹.....	حديث شانزدهم [رد صوفيه]
۲۳۳.....	حديث هفدهم [رد صوفيه]
۲۳۵.....	[نقد شيخ بهايي]
۲۳۸.....	درآيه [حكايي از پدر رافائل فرانسوي]
۲۳۹.....	[نقد مواضع محمد تقى مجلسي و فيض كاشاني]
۲۳۹.....	[صوفيان و حمله به مسجد جامع اصفهان و فرمان شاه به قتل برادر مجلسي]
۲۴۱.....	[نفوذ مجلسي دوم و مبارزه با ملاهي و مفاسد]
۲۴۲.....	تنبيه [در نقد صوفيان]
۲۴۴.....	[اصول مذاهب و فرق صوفيه]
۲۴۸.....	[تفسيری از مفهوم ابله و ديوانه]

- ۲۶۰ [قصیده قاضی شریف خوزانی علیه صوفیان]
- ۲۶۷ حدیث هجدهم:
- ۲۷۲ حدیث نوزدهم [لزوم گوش فرا ندادن به قصه خوانان]
- ۲۷۵ حدیث بیستم: [در باره مهدویت و غیبت]
- ۲۷۸ تبصره [بر آمدن شیعه در روزگار شاه اسماعیل]
- ۲۸۳ حدیث بیست و یکم [در باره فضیلت شیعیان]
- ۲۸۸ حدیث بیست و دوم [در موضوع قضا و قدر و طینت و جبر و اختیار]
- ۲۹۸ تنبیه
- ۳۰۸ حدیث بیست و سوم [در فضیلت شیعیان]
- ۳۱۵ تنبیه
- ۳۱۷ حدیث بیست و چهارم [مناسبات میان شیعیان آنچنان که باید]
- ۳۱۹ تبصره
- ۳۲۲ تنبیه
- ۳۲۵ حدیث بیست و پنجم [در باره آنچه پس از رحلت رسول (ص) پیش آمد]
- ۳۲۷ تنبیه
- ۳۴۱ حدیث بیست و ششم
- ۳۴۷ حدیث بیست و هفتم [در باره مهدی علیه السلام]
- ۳۵۰ حدیث بیست و هشتم [در باره مهدی علیه السلام]
- ۳۵۲ حدیث بیست و نهم [در باره مهدی علیه السلام]
- ۳۵۳ تنبیه
- ۳۵۵ حدیث سی ام
- ۳۶۰ و فی الجملة چگونگی احوالات آن و علامات خروج آن
- ۳۶۰ حدیث سی و یکم [در باره سفیانی و دجال]
- ۳۶۲ حدیث سی و دوم [اعلان ظهور]
- ۳۶۷ حدیث سی و سوم [سلطان عادل کیست؟]
- ۳۷۰ حدیث سی و چهارم [در باره قائم علیه السلام]
- ۳۷۲ تنبیه
- ۳۷۳ حدیث سی و پنجم [سیصد و سیزده نفر از کجایند]

۳۷۵	 حدیث سی و ششم [خلقت نوری امامان]
۳۷۶	 تنبیه
۳۸۰	 حدیث سی و هفتم [خلقت نوری امامان و مراتب آنان]
۳۸۸	 حدیث سی و هشتم [خلقت ارواح امامان قبل از اجساد آنان]
۳۹۵	 حدیث سی و نهم
۴۰۰	 تبصره
۴۰۲	 حدیث چهلم [در فضیلت علمای شیعه و ویژگی های آنان]
۴۱۱	 خاتمه در صفات مؤمن و غیر آن
۴۱۳	 تنبیه
۴۱۳	 [رساله رد شبهات ابلیس از قاضی نور الله شوشتری]

بسم الله الرحمن الرحيم

هست دو امید و یکی نیست بیم^۱

مقدمه مصحح

در باره کتاب

کتابی که پیش رو داریم، اثری در قالب «اربعین نگاری» و موضوع آن شناخت امامان، معرفی فضائل و مناقب ایشان، جایگاه ایشان در مذهب تشیع، شناخت راه و روش آنها و همچنین معرفی مخالفان و جریان های انحرافی - از نظر نویسنده - در جامعه شیعه عصر صفوی است. محتوای این اثر شامل چهل روایت شیعی از متون کهن، و شماری هم از منابع کمتر شناخته شده از دوره اخیر صفوی - با ابهامی که در باره آنها وجود دارد - است. هر حدیث، شرحی می یابد و در مواردی، این شرح مفصل تر می شود. زمان تألیف آن، میانه حکومت شاه سلطان حسین [سلطنت از ۱۱۰۶ - ۱۱۳۵] یعنی سالهای ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ است؛ ده سال پس از درگذشت مجلسی - در رمضان ۱۱۱۰ - و در دوره تسلط خاتون آبادی ها بر اندیشه های مذهبی جامعه ی صفوی. کتاب، به مناسبت، ناظر به پاره ای از منازعات فکری آن جامعه هم هست. از آن جمله، مسائل مربوط به صوفیان و قصه خوانان. بخشی هم در باره مهدویت است که تازه هایی در این باره دارد. از این زاویه، می توان کتاب حاضر را به نوعی، اثری در «شناخت شیعه» بر اساس نگره های خاصی دانست که در دوره صفوی رایج بوده است. انگیزه بنده در ارائه متن این کتاب، هم از حیث تعریف برخی از مفاهیم شیعی، و هم به دلیل اشاره آن به جریان های فکری آن عصر است. بدین ترتیب که ما با منبعی ویژه در حوزه «شیعه شناسی دوره صفوی» روبرو هستیم.

عنوان این اثر «بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادین»^۲ یا «اربعین» است. اربعین در اینجا در معنای چهل حدیث منتخب نویسنده از متون در دسترس اوست که متن حدیث را با ترجمه آورده،

^۱. «بسمله» ی خود نویسنده در آغاز کتابش، همین بیت است.

^۲. شاید مناسب تر بود «الائمة الهادین» باشد، اما اولاً اصل نسخه چنین است و ثانیاً طبعاً غلط هم نیست و گاه و بیگاه چنین بکار رفته است.

شرح کرده، و ضمن آن کوشیده است تا به موضوع اصلی که اشاره کردیم، بپردازد. بر اساس شواهد درونی کتاب، نویسنده در سال ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ ق. مشغول نگارش بوده است. هر دو تاریخ یادشده در متن کتاب آمده است. نویسنده در اوائل کتاب می‌گوید: «پس حقیقت از آن وقت الی یومنا که هزار و صد و نوزده بوده باشد تا روزی که جناب حضرت صاحب الامر به دولت متصل الابد ظاهراً مشرف شوند...» و در مباحث ظهور هم اشاره می‌کند که الحال که میانه‌ی سال ۱۱۲۰ است (فریم ۲۶۲). به علاوه، ماده تاریخ پایان کتاب «رضای حق» سال ۱۱۱۹ را نشان می‌دهد، هرچند کتابت این نسخه، در اوّل ربیع‌الاول سال ۱۱۲۱ به پایان رسیده است. نویسنده این اربعین، در مقدمه، خودش را «العبد الراجی محمد یوسف المتخلص بالناجی» نامیده است. در خاتمه، کاتب، نویسنده را «الشریف الرفیع محمد یوسف بیکا» معرفی کرده است. تنها نسخه برجای مانده از این کتاب به خط محمد بن فضل الله الحسینی الموسوی الجهرمی است. او در چند سطر که در پایان کتاب نوشته، از مؤلف نام برده، او را مخدوم خود دانسته است. تخلص نویسنده ناجی است و اشعاری در این کتاب از خودش آورده است (برای نمونه: فریم ۱۸).^۱

ناجی:

دوستی با اهل بیت اندر مثل کشتی نوح است معنی ای دغل
گر نشستی اندر آن رستی ز غرق ورنه گشتی در جهنم مشتعل
اشعار پایان کتاب هم از خود اوست.

خط کاتب نسخه این کتاب که به شماره ۱۰۱۳۳ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود، از محمد بن فضل الله جهرمی و زیاست. این کاتب، با نویسنده آشنایی داشته و کتاب دیگری را هم برای او کتابت کرده که در ادامه معرفی خواهیم کرد. به علاوه، به خط وی، «النخبة الوجیزه» فیض کاشانی هم باقی مانده (گوهرشاد، ش ۱۰۶۹) که در تاریخ یکشنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۱۱۴ در مدرسه فیضیه قم آن را تمام کرده است. کاتب نسخه‌ای از اربعین شیخ بهایی نیز که در میان آثار اهدایی امام جمعه کرمان به دانشگاه تهران است (ش ۹۸) و در ضمن «وصیت نامه» امام علی (ع) را نیز در انتهای آن با تاریخ ۱۱۱۷ دارد، همین سید محمد جهرمی است (فهرست دانشکده ادبیات، ص ۶۹). دوست عزیزم جناب محمد کریم اشراق، بنده را نسبت به آثاری از این خطاط آگاه کرده و نوشتند، ایشان را حاجی محمد خطاط و محمد الموسوی هم نوشته‌اند.^۲

۱. تمام ارجاعات داخل مقدمه، به شماره فریم نسخه خطی است که در متن کتاب، در گروه آمده است.

۲. بزرگان جهرم، ص ۲۷۳ (تهران، خیام، ۱۳۵۱).

می‌توان اطمینان داشت که بین مولف ما و این خطاط رفاقت بوده و تعبیر وی از نویسنده مانند «جناب الکامل العالم العامل كهف الحرمين حاجی محمد یوسف بیک» نشان از احترام وی به مولف و جایگاهی است که برای او قائل بوده است.

و اما نسخه بستان الناظرین، شامل ۳۱۰ فریم (دو صفحه روبرو) و در ۶۱۶ صفحه است. شماره فریم‌ها را در کتاب درگروشه آورده و ارجاعات مقدمه نیز بر اساس همان شماره فریم‌هاست. در جای‌جای صفحات، حواشی توضیحی یا اصلاحی نسبت به متن آمده، و زیر آن عدد ۱۲ در حالی که روی آن یک خط کشیده شده، درج شده است. علی‌القاعده این حواشی باید از مؤلف باشد، مواردی که یا بعد از اتمام کتابت، خودش اصلاح کرده یا کاتب از روی نسخه‌ای دیگر مقابله کرده، و روی این کتاب افزوده است. در کتاب حاضر، موارد اصلاحی و بیشتر، موارد توضیحی در متن یا پاورقی افزوده شده است.

۱۲

این اربعین شد شد در رضا حق از بهر تاریخ
کتبه الفقیر الی الله الغنی محمد بن فضل الله الحسینی
الموسوی الجهرمی عفی عنهما بالنبی و آله الطاهیرین
صلی الله علیهم افضل الصلوة تذکرة للمخدوم المعظم المکرم الکامل العالم
المکرم المؤلف لهذا الکتاب الشریف «بستان الناظرین» لهذا الکتاب
الشریف الشریف محمد یوسف بیک دامت مکارمه و معالیه
و معالیه و توقیفه فی غرة شهر ربيع الاول
فی سنة احدى و مائة و عشرين بعد الاف
من الهجرة النبوية المصطفوية

یادداشت پایانی کتاب که همزمان نویسنده و کاتب را معرفی کرده به این شرح است:

«چو تألیف این اربعین شد درست رضا حق [۱۱۱۹] از بهر تاریخ جست

کتبه الفقیر الی الله الغنی محمد بن فضل الله الحسینی الموسوی الجهرمی، عفی عنهما بالنبی و آله الطاهیرین، صلی الله علیهم افضل الصلوة، تذکرة للمخدوم المعظم المکرم الکامل العالم العامل، المؤلف لهذا الکتاب الشریف «بستان الناظرین» محمد یوسف بیک - دامت مکارمه و معالیه

و توفیقاته - فی غرة شهر ربیع الأول فی سنة احد و مائة و عشرين بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة.»

آثار دیگر مؤلف

نخست رساله در پادشاهی صفوی که سالها پیش آن را منتشر کردم (مجلس، ۱۳۸۷ش، بر اساس نسخه شماره ۷۳۷ کتابخانه مجلس). نام نویسنده در آن کتاب محمد یوسف ناجی است و در پایان آن آمده است: «به تاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۲۷ از هجرت، اتمام پذیرفت از دست مولف». این رساله، در باره مشروعیت سلطنت صفوی نوشته شده و محتوای آن متأثر از فضای بحث هایی است که در اواخر دوره صفوی در باره اهمیت خاندان صفوی، و نیز مباحث مربوط به مهدویت در جریان بوده است. طبعا کتاب در دسترس بوده و نیاز به توضیح بیشتر در باره آن نیست.

بسم الله الرحمن الرحیم
 هـذا فی حدیثیکم فیستقیم
 الحمد لله المالك المالك و بحمد المالك للعالمین
 و صلی الله علیه و آله المصطفی و علی المرتضی و آلهما
 الطاهرین و بعد برضا بر اولی الابرار و اصحابنا
 و صالحان فطشوا افکار عنی نمایند که چون از
 بعضی اخوان دین شنیده ام که پادشاهی را
 خدا نمی داند و خدا را در خدای نیست بلکه بعضی
 و غلبه است بنا بر این بخاطر حقیر کثیر التقصیر
 یوسف ملقب بـ ناجی بنده و مع سخی منکر که شاید
 این معلوم شود از قول خدا و رسول و ائمه
 هدی علیهم السلام و لهذا مبارک نموده عرض نماید
 که جناب مقدس الهی بفرماید که قل الله
 مالک الملائکة تؤتی الملائکة من شأله و یتفرغ
 الملائکة من شأله یعنی بگویید که ای پادشاه

بیش از یک نسخه
 جبریت

ملک

رساله در پادشاهی صفوی (چاپ شده در ۱۳۸۷ش)

کتاب دیگر نویسنده معرفة الابرار و نور الانوار در مباحث کلامی و اثبات وجود خداوند در یک مقدمه،

سه مذهب و یک خاتمه است.^۱ نسخه این اثر نیز که کاتب آن همان محمد بن سید فضل الله موسوی جهرمی است و در رمضان ۱۱۲۲ تمام شده، در کتابخانه ملک به شماره ۱۱۱۱ موجود است.

بسم الله الرحمن الرحيم : مطلع انوار خدای علیهم السلام
 و شکوه اندازنده از جد و قیاس خدای یکنای
 بهمانا از سزااست که از غایت کمال و کبر باری عظمت و جلال در جات
 دوزان عالم را بظهور افتاب کمال قدرت و سلطنت ارادت و نهایت جلال
 جلال حق بمانجکت و وجود صفیات عزت و کمال ادم را برای نظر مانتا
 جمال معرفت یکتایی پیراسته متنوع چهره روشن چهره را از چهره
 کواهد برهتیش هر چه هست : بید چهره ازا غاوا بود و بس : نماید
 هیلدن جز او نیز کس : سپاس و ستایش مراد و اوست که از انکارین
 غالین را پیراسته از ان پیش کاورد کی بدید : هر چه بر او خواست
 داشت و بدید چنان ساخت هر چه زاندان خویش کران ساختن که
 نیامد نریزش بکارش در آن نیست چون و چرا : نرسد ان ویرسد
 زغا : نزد کیش ناید بوم اندون : نراندیشم او را که چون : چنانچه
 مراد را کبی یار نیست : چو کرد او هیچ کرد ان نیست : هر بند کانی بود

صفحه نخست معرفة الابرار

اثر دیگری که به احتمال از اوست و برجای مانده، «جنگ حاجی محمد بیکا» است که در کتابخانه مجلس و به شماره ۱۴۱۹۰ ثبت شده است. فهرست این جنگ در فهرست مجلس: ۲۵۱/۳۸ به تفصیل آمده است. فهرست نویس، صاحب جنگ را محمد مؤمن بیکا نامیده اما تا آنجا که بنده متن را مرور کردم، همه جا حاجی محمد بیکا آمده است، مگر در جایی از این جنگ «محمد مؤمن» آمده باشد که بنده آن را ندیده‌ام، هر چند نام محمد یوسف را هم در آن ندیدم. بنابر این برای انتساب آن باید کار بیشتری صورت گیرد. از این یادداشت‌ها بر می آید که وی مرد متفدزی است و به احتمال از «آقایان»، چون در موردی هم از او با تعبیر «مخدوم الفقراء آقای» یاد می شود.

اطلاعی در باره سال درگذشت نویسنده تا این لحظه نداریم. یادداشت روی بستان الناظرین تاریخ ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ را نشان می‌دهد. یادداشت روی معرفة الابرار او رمضان ۱۱۲۲ و یادداشت رساله در پادشاهی صفوی سال ۱۱۲۷ را گوشزد می‌کند.

افزون بر اینها، یادداشت تملکی از وی، روی نسخه ای از کتاب معادن الحکمه علم الهدی فرزندان

^۱ . امیدوارم بتوانم اثر سوم نویسنده را نیز به زودی منتشر کنم.

فیض کاشانی تاریخ ۱۱۳۴ ق. را نشان می‌دهد.^۱ نسخه مزبور در ذریعه^۲ یاد شده و آقابزرگ آن را متعلق به کتابخانه شیخ عبدالحسین طهرانی در کربلا دانسته است.^۳ تا اینجا در باره نویسنده یعنی محمد یوسف بیکا می‌شود گفت زنده در ۱۱۳۴.

آقابزرگ، نویسنده را «محمد یوسف گرجی ناجی» نامیده است. اگر این یادآوری، از روی یادداشت مزبور باشد، نشان از گرجی بودن نویسنده دارد. روشن است که اگر هم چنین باشد، نویسنده نمی‌خواسته است به این نام شهرت یابد.

از عنوان محمد یوسف بیکا، به ظن قریب به یقین، بدست می‌آید که وی از رجال دین نبوده اما به هر دلیل، وارد این مباحث شده است. دیدگاه‌های او در رساله‌ی در پادشاهی نیز جالب و برای شناخت اندیشه‌های سیاسی دوره صفوی اهمیت زیادی دارد. آن وقت که اثر یاد شده را منتشر کردم، در مقدمه آن از اربعین وی یاد کردم، اما نمی‌دانستم نسخه‌ای از آن وجود دارد. بعدها نسخه منحصر این اثر را یافتم. ابتدا مقاله‌ای در باره آن نوشته و منتشر کردم، و اکنون متن آن کتاب منتشر می‌کنم. بنده، هیچ وقت ادعای تصحیح متن نداشته‌ام، بلکه هدفم، نشر اثری بوده است که بتواند به پژوهش‌های تاریخی مورد نظر کمک کند. کتاب رساله در پادشاهی صفوی - عنوانی که از محتوا برای آن انتخاب کردم - در نشان دادن دیدگاه‌های نویسنده نسبت به دولت صفوی اهمیت زیادی دارد.

محتوای کتاب اربعین

در ابتدای کتاب، از این اثر با عنوان «اربعین»، موسوم به «بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادین» در تعریف ائمه طاهرین، یاد شده است. وی این نام را در آغاز آورده و در داخل کتاب، از آن تعبیر به «اربعین» و از خودش همه جا با تعبیر «راقم اربعین» یاد می‌کند.

ابتدا تحمیدیه و سپس توضیحات مقدماتی درباره اهمیت روایت حفظ چهل حدیث و طرق آن، بحث شده است. پس از آن نویسنده در بخش مقدمه توضیح داده است که هدفش از ارائه این احادیث و شرح آنها، شناخت ائمه طاهرین و روش آنهاست که پس از رسول عهده‌دار هدایت امت هستند. همین جا درباره اختلاف میان امت، و درباره شماری از رخدادها و دیدگاه‌هایی که درباره شیعه و سنی در آغاز امر وجود داشته، سخن گفته است. توضیحات، ترکیبی از حدیث‌ها، نظرات خود نویسنده و گاهی نیز به تناسب همراه با اشعاری در ارتباط با موضوع است.

۱. طبقات اعلام الشیعه، قرن دوازدهم، ص ۸۳۵

۲. ذریعه: ۱۷۷/۲۱، ش ۴۴۹۵

۳. بادی از این نسخه در معجم المخطوطات العراقیه (۸۳۲/۱۴) نشده است.

روش مؤلف، آن است که متن حدیث را به ترتیب یک تا چهارم می آورد، ترجمه می کند و سپس نکاتی را که از آن برداشت کرده، بیان می کند. در این میان، گاه چندین حدیث دیگر ضمن شرح حدیث اصلی، ارائه می شود. این برداشت ها که برخی ضمن ترجمه است، حاوی نکات سودمندی است که به کمک آنها می توان وضعیت فکر شیعی را در دوره صفوی بدست آورد. در آن دوره، جناح بندی های خاص اندیشه ای و فرقه ای داخلی شیعه وجود داشته، و نویسندگان ما در این زمینه مؤید روش خاصی است که ضمن کتاب روی آن تأکید کرده است.

کتاب به دلیل آن که اساساً در شناخت تشیع است، اهل سنت را در مقابل خود دارد، و به انتقاد از عقاید آنان می پردازد. می توانیم حدس بزنیم چنین کتابی در دوره صفوی، می توانسته چگونه و با چه ایده هایی نوشته شود. در برخی موارد لحن نویسنده بسیار تند می شود که من به اجبار می باید بندهای تند آن را حذف می کردم تا امکان چاپ و نشر عمومی آن فراهم شود. بیشتر این موارد شامل تعبیر تندی است که بکار رفته اما به محتوا - جز در چند مورد - آسیبی نزده است. حذف دو قصیده بلند و برخی از موارد مربوط به خلفای اولیه، از این موارد است. سعی کرده ام با سه نقطه، موارد حذف شده را نشان دهم.

سه نکته را درباره این کتاب باید گفت:

نخست دیدگاه های تازه و شرح های نویی که درباره برخی از مسائل و عقاید شیعه داده است. به نظر می رسد این نکات گرچه، گاه جزئی است، اما در مواردی تازگی دارد.

دوم، برخی از نکات تاریخی که مربوط به روزگار مؤلف است و این نوشته، بیشتر عهده دار همان است. وی در جای جای، به مناسبت، مسائلی را که مرتبط با مباحث کتاب است، ذکر کرده و دیدگاه هایش را بیان می کند. بحث از صوفیه و قصه خوانان، دو مورد مهم از این موارد است که به آنها خواهیم پرداخت.

سوم، ارزش ادبی - شعری این کتاب است. نویسنده در جای جای کتاب، اشعاری را از شعرای قدیمی و معاصر آورده است. این اشعار اغلب در فضائل امامان و قدح مخالفان است، و برخی چندان تند است که امکان درج آنها در این چاپ نیست. فارغ از جنبه ادبی، این اشعار، در شناخت ادبیات آیینی این دوره به ما کمک خواهد کرد. اهمیت اشعار شیخ حسن کاشی، شاعر معروف دوره صفوی، از این کتاب به خوبی آشکار است. کتاب به اقتضای بحث های امامت، مانند آثار مشابه دوره صفوی، تعبیر زیادی داشت که انتشار آنها با قوانین اداره کتاب ارشاد سازگار نبود. این موارد حذف و جای اغلب آنها نقطه چین گذاشته شد.

منابع کتاب

منابع و مآخذی که در این کتاب از آنها نقل شده شامل فهرست نسبتاً بلندی است. این آثار را می‌توان به سه دسته مهم تقسیم کرد.

نخست آثاری که منابع شیعی در حدیث و تاریخ هستند و وی به طور مرتب از آنها نقل می‌کند. کتاب‌هایی چون کافی - طبعاً به فراوانی -، آثار صدوق مانند اکمال الدین، من لایحضر الفقیه، خصال، امالی، علل الشرایع و توحید، آثار دیگر کهن مانند بصائر الدرجات و جز آن، کتاب اسرار آل محمد اثر سلیم، برخی از آثار مفید، و آثار دوره میانی، مانند کشف الغم، احتجاج طبرسی، فردوس دیلمی، و شماری دیگر. از برخی از این آثار به واسطه‌ی منابع دیگر هم نقل شده است. با توجه به محتوای حدیثی کتاب، بیشتر از مآخذ روایی نقل شده است.

دسته دوم آثاری است که شناخته شده بوده و نویسنده با توجه به دسترسی‌هایی که داشته از آنها نقل می‌کند؛ کتابهایی چون بیان الادیان، تبصرة العوام، مشارق الانوار، کامل بهایی، تحفة الابرار، مجموعه وزام، احسن الکبار، فتوح ابن اعثم، مجالس المومنین، نفحات الانس، و از معاصرین مؤلف از کتابهایی چون حدائق المقربین و شماری دیگر. نویسنده تحت تأثیر مشارق الانوار حافظ رجب برسی و تفکر اوست و مکرر از این کتاب نقل کرده است. در باره ملل و نحل و فرقه‌های صوفیه، بحث‌های مستقلی وجود دارد که در کتاب آمده است و عمده آنها از تبصرة العوام، و نیز با استفاده از مجالس المومنین و کتابی با عنوان ملل و نحل از مسلم بخاری است که نشانی از آن نیافتیم.

نویسنده ما، محمد یوسف بیکا، چند بار از بحار نقل کرده، اما این موارد در کل، چندان زیاد نیست. او از مجلسی با تعبیر «آخوند مرحوم» یاد می‌کند. شاید بتوان گفت، وی چندان نگاه مثبتی به این منبع و استفاده فراوان از آن ندارد. البته در جایی که از صوفیان بحث می‌کند، از اینکه مرحوم مجلسی علیه صوفیه و نیز فساد و تباهی اقدام کرده، ابراز رضایت کرده و از او با تعبیر «قدوة المحققین مولانا محمد باقر مرحوم» یاد می‌کند. (فریم ۱۵۰). اشاره خواهیم کرد که او در مبارزه علیه تصوف، و بویژه موضع گیری او در نقد شیخ بهایی و احیاناً ملا محمد تقی مجلسی، نویسنده تابع جریان میرلوحی است. نویسنده ما از برخی از آثار فیض کاشانی هم مانند کلمات طریقه مطالبی نقل کرده است. خواهیم دید که او منتقد شیخ بهایی و در سطح کمتر، فیض است.

دسته سوم آثاری است که می‌شود از آنها به عنوان آثار مشکوک در این دوره یاد کرد. از آثاری که نقلهای متعددی از آن کرده است، کتاب مختصر اثبات الرجعه از فضل بن شاذان است که در باره آن حرف و حدیث فراوان است، و به واقع، تنها کسی که از آن نقل کرده، میرلوحی در کفایة المتهدی

است. بعد از او، نویسنده ما و شماری دیگر از آن روایت کرده‌اند. مشکل دیگر، کتاب الفضائل شاذان بن جبرئیل است که باز از آثار مشکوک این دوره است و نسخه‌ای از آن برجای نمانده است. وی از آثار پسر میرلوحی، شخصی به نام میر محمد هادی و کتاب عقاید الفصول فی معرفه الاصول او هم نقل می‌کند. البته نویسنده ما، نامی از خود میرلوحی و کفایة المهدی در این کتاب نیاورده است، اما از سری کتابهایی که میرلوحی علیه صوفیه و قصه‌خوانان مطالبی از آنها نقل می‌کند، و در آثار دیگر، نامشان نیامده، فراوان یاد کرده است. برای نمونه، در جایی می‌گوید: «و بدان که صاحب کتاب هادی إلى التَّجاة، و ایجاز المطالب، و فصول التَّامة فی هداية العامة و حديقة الشيعة...». پیش از آن از رساله ای منسوب به شهید ثانی با عنوان «علی ردّ زنداقه» یاد شده است. (فریم، ۱۴۷). کتاب فضائل شاذان بن جبرئیل نیز از مآخذ کتاب است که نسخه ای از آن دست مجلسی بوده اما به گفته آقا بزرگ، وضع آن مجهول است.^۱ در عین حال، از کتابهای ملا محمد طاهر قمی به ویژه کشف الاسرار که تتمه نام کتاب تحفة الاخیار است، نقل می‌کند. سری کتابهای دیگر که در نقد تصوف از آنها استفاده و اشاره می‌کند اینهاست: «کتاب الردّ علی اصحاب الحلاج، و کتاب هادی إلى التَّجات من جميع المهلكات، و کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه، و کتاب اقتصاد، و کتاب مطاعن المجرمیه، و کتاب رساله اثنی عشریه، و کتاب الردّ علی زنداقه، و کتاب صراط مستقیم، و رساله سلوة الشيعة، و کتاب توضیح المشریین و تنقیح المذهبین، و کتاب غزالی، و کتاب طرایف ملا محسن کاشی».

از این دست آثار تردید آمیز، کتاب حديقة الشيعة منسوب به ملا احمد اردبیلی است که مکرر از آن نقل کرده‌است؛ البته نویسنده توجه داشته این اثر کمی تردید آمیز است، و لذا برای اثبات صحت آن به سخن شیخ [حر] استناد می‌کند که گفته‌است «و شیخ گوید که دیدم آن کتاب را که در زمان مؤلف نوشته شده بود در نجف اشرف». (فریم، ۱۳۶). شمار قابل توجهی از آثاری که وی مطالبی علیه صوفیه و یا قصه‌خوانان و ابومسلم‌نامه‌ها نقل می‌کند، مشابه منابعی است که میرلوحی در کفایة المهدی از آنها نقل کرده است. وی به نوعی تحت تأثیر مآخذی است که میرلوحی از آنها نقل کرده و جالب است که درباره مهدویت هم، تقریباً مواضع او را دارد. چنان‌که درباره صوفیه و قصه‌خوانان نیز دقیقاً همان مشی را تعقیب کرده است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

بخش هایی از کتاب، رونویسی از آثار دیگران است. برای نمونه، بخش نخست کتاب شامل ملل و نحل و بیان فرقه‌ها، آنچنان که خود هم تصریح می‌کند، از بیان الادیان و تبصرة العوام است. چنان که اشاره شد، در این بخش از کتاب ملل محمد مسلم بخاری! نقل می‌کند که در یافتن چه کتابی بوده است.

وی در معرفی این کتاب می نویسد: «و بدان که محمد مسلم بخاری کتابی در بیان ادیان به تاریخ سنه چهار صد و هفتاد و یک قلمی نموده». جالب است که از این کتاب، عبارات فراوانی نقل می کند اما بنده نتوانستم مشابهتی میان آنها و کتابهای موجود، تا این لحظه بیابم.

محمد یوسف ناجی، نویسنده ما، در نقد صوفیه که به سختی با آنان مخالف است، به بیان فرقه‌های آنها پرداخته که آن نیز از رد صوفیه شیخ حر و آثار مشابه دیگر آن وقت و بیش از همه از حذیقة الشیعة است. در مواردی که از کتابهایی از اهل سنت نقل کرده، به نظر می رسد از طریق منابع دیگر است. لذا گاه خطاهایی هم دارد: «از کلام غزالی که مشهور به امام الحرمین است!» (فریم ۱۲). نقل از صواعق محرقه یا شرح تجرید تفتازانی هم دارد که می تواند از خود آنها یا به واسطه کتاب دیگری باشد. در باره نقل روایات فضائل اهل بیت از کتب عامه، همان روش ابن طاووس و دیگران و گاه استفاده از منابع همانهاست. وی به آثار میرداماد هم علاقه‌مند است. کتابهایی چون شرعة التسمیة، نبراس الضیاء و قبسات از کتاب‌هایی است که دست کم یک بار به آنها ارجاع داده و مطالبی نقل کرده است. خطاهایی در انتساب برخی از کتابها یا نام آنها دارد که برخی را در پاورقی یادآور شده ایم، اما حتما شماری هم مانده که علاقه‌مندان خود جستجو خواهند کرد.

وی از برخی از کتابها و رسائل معاصرین خود هم یاد یا از آنها نقل کرده که اطلاعی از این آثار در دست نیست. کتاب تکمیل الایمان میرزا منجم‌باشی یا تفسیر و اربعین ملا میرزا محمد خیاط و رساله نجات از فاضل هندی - اگر انتساب درست باشد - از این دست است.

روال استفاده از مآخذ، مشابه آثار فراوان دیگری است که در این دوره در باره امامت نوشته می شد و در قالب شرح عقاید بود. کتاب‌هایی چون سرچشمه حیات، یا اصول العقاید^۱ محمد هادی میرلوحی و بسیاری دیگر. مآخذ این آثار شباهت فراوانی به هم دارد.

در مجموع باید گفت، اعتبار نقلیهایی که او دارد، تنها در مقایسه با متون اصلی امکان پذیر است. این کار در باره کتابهایی چون کافی و مصادر شناخته شده، امر آسانی است، اما در باره منابع دیگر، باید اطمینان حاصل کرد.

در این کتاب، و در کاری که ما روی این کتاب انجام دادیم، جز در موارد ضروری، بنای استخراج منابع نبوده است. روشن است که در روزگار ما، استخراج منابع احادیث کار بسیار آسانی است. کسانی که دنبال دانستن بیشتر و یا شناخت نسخه بدلها و تفاوتها هستند، خود می توانند، به راحتی، منابع این روایات را بدست آورده با آنچه در اینجا آمده تطبیق دهند.

۱. این کتاب به تازگی منتشر شده است. (قم، دارالنشر، ۱۴۰۱).

گزارش محتوای کتاب

نویسنده در صفحات آغازین، فهرستی از اختلافات پدید آمده در جامعه اسلامی پس از رحلت رسول (ص) را بیان می‌کند. او به حوادثی چون ماجرای سپاه اسامه و امثال آن اشاره کرده و مستندات خود را در این زمینه ارائه می‌دهد. محور بحث همان مقدمه شهرستانی در ملل و نحل است که نویسنده ما از طریق توضیحات قاضی نورالله در مقدمه مجالس المومنین، آنها را آورده و ده مسأله‌ی اصلی محل اختلاف میان صحابه در روزهای پایانی رحلت رسول (ص) و پس از آن را بحث کرده است. هدف از این قسمت، هدایت بحث به سمت نشان دادن حقانیت شیعه، و بطلان آرای مخالفان است. این مبحث، در میانه‌ی کتاب هم در جایی با تفصیل بیشتری آمده است.

در اینجا، مروری بر این چهل حدیث و موضوعات آنها کرده و هر جا نکته‌ی خاصی در زمینه‌ی مسائل دوره صفوی دارد، به آن می‌پردازیم.

حدیث اول از چهل حدیث او (فریم ۲۰)، روایت افتراق امت است که مطالب بیان‌الادیان را آورده و پس از کلیات، وارد بحث فرقه‌شناسی شده، (فریم ۳۲) و چنان که اشاره شد، عمدتاً عین مطالب بیان‌الادیان درباره فرقه‌ها را دارد، هر چند در میانه افزوده‌هایی نیز از منابع دیگر آورده است. فهرستی از مهم‌ترین فرقه‌های اسلامی را به نقل از منابع ملل و نحل آورده و البته که اغلاط فراوانی در اعلام و برخی از اصطلاحات وجود دارد که تنها بخشی را در پاورقی یادآور شده‌ایم. در بخش شیعه امامیه از مطالب میرداماد در تقویم الایمان استفاده کرده است (فریم ۵۵).

حدیث دوم، (فریم ۵۶) حدیث عرضه دین از عبدالعظیم حسنی (ع) است. مولف به این ترتیب سعی می‌کند، احادیثی را انتخاب کند که به طور طبیعی بحث در چارچوب شیعه‌شناسی پیش برود. حدیث سوم، (فریم ۶۸) درباره امام علی و اولاد اوست. حدیث چهارم در فریم ۷۷ آمده و در فضائل امام علی (ع) است. همه اینها، بهانه‌ای بر شرح دیدگاه‌های شیعه و نشان دادن جایگاه امامان است. حدیث پنجم روایتی درباره نام دوازده امام در معراج است. (فریم ۸۱). حدیث ششم (فریم ۸۳) و حدیث هفتم (فریم ۸۶) باز درباره فضائل امام علی (ع) است. حدیث هشتم (فریم ۸۹)، نهم (فریم ۹۴)، دهم، (فریم ۹۷)، درباره‌ی روایت علامات «امام» است که به تفصیل بحث شده است. حدیث یازدهم (فریم ۱۱۵). در احادیث بعد، چند بحث قابل توجه دارد که عبارت است از قصه خوانان، صوفیه و مسائل مهدویت و ظهور. در ادامه شرحی در باره هر کدام خواهیم داشت.

نقد قصه‌خوانان

حدیث دوازدهم (فریم ۱۲۱)، روایتی است علیه ابومسلم مروزی یا همان خراسانی. به همین

مناسبت، نویسنده، بحثی درباره قصه خوانان، و در واقع، در نقد تاریخی ابومسلم دارد. کلیت مطلب درباره وضع قصه خوانان دوره صفوی، این است که پیش از صفویه، قصه خوانی در ایران سخت رواج داشت، و محتوای بخش عمده‌ای از آن خواندن «ابومسلم نامه‌ها» بود. بدین ترتیب ابومسلم، شخصیت محبوبی بود. اما بعد از تأسیس دولت صفوی، از وقتی که عالمان جبل‌عاملی به ایران آمدند، مطالبی علیه قصه‌خوانی و ابومسلم، در راستای دروغ‌خواندن آنها، نوشتند. کرکی، فتوایی علیه قصه خوانی صادر کرد، و بعد از آن و تا اواخر صفوی، منازعه بر سر ابومسلم به صورت رد و ایرادهای رساله‌ای ادامه داشت که شرح آن را در کتاب قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران آورده‌ام. پیش از بنده، دکتر محبوب هم در جایی مفصل نوشت. همه اینها را در کتاب قصه خوانان آورده‌ام. بعد از آن نیز دیگران مطالبی نوشتند از آن جمله اطلاعاتی است که در مقدمه و ضمائم کفایة المهدی میرلوحی آمده است.

این منازعه بر سر قصه‌خوانی، به درگیری با صوفیان هم ارتباط یافت، و آنها که قرابتی با میراث قبل از صفوی داشتند، گویی مدافع ابومسلم شناخته شدند، گرچه این مسأله ارتباط روشنی با باورهایشان نداشت. این ماجرا اواخر دوره صفوی بالا گرفت. در نیمه‌ی دوم قرن یازدهم، شخصی به نام سید محمد میرلوحی (م ۱۰۸۵ ق.)، با نوشتن آثاری علیه پدر مجلسی و فرزند او، همزمان علیه قصه خوانان، و صوفیان، موضع‌گیری کرد و بازار منازعه علیه صوفیان بالا گرفته و حوالی سال ۱۱۰۰ ق. به تدریج به صورت یک جریان غالب درآمد. در همین زمان است که اخباری‌گری به تدریج بر جامعه دینی دوره صفوی، غلبه می‌کند. نگارش‌هایی علیه قصه‌خوانی در غالب رساله‌های متعدد، نقد نویسی بر صوفیه، و گسترش آثار حدیثی سه وجه غالب این جامعه است. طبعاً همزمان، دست‌جمل نیز در نگارش این آثار بکار می‌افتد و آثاری در حدیث و... نوشته شده و سعی می‌شود با کمک آنها، مخالفان از میدان بدر شوند. پدید آمدن آثاری در این دوره که در باره آنها تردیدهایی وجود دارد، از همین رهگذر است. بین دو جریان میرلوحی مخالف تصوف و قصه خوانی با شماری دیگر، رقابتی پدید می‌آید و هر چند مجلسی دوم تا اندازه‌ای ضد صوفی است، اما به دلیل تمایلات پدرش به عرفان، زیر فشار جریان میرلوحی قرار می‌گیرد.

نویسنده ما محمد یوسف بیکا در دو بخش قصه خوانی و تصوف، در این اربعین مطالبی را آورده و از احادیثی که برخی از آنها مأخذ روشنی هم ندارد استفاده می‌کند. او پس از آوردن روایتی درباره تقسیم افراد به بد و شریر می‌گوید: «و گفته‌اند که قصه خوانان دروغ‌گو و افسانه‌گویان سخت‌رو و متصوفه‌بی‌آبرو و مبتدعان زشت‌گو از این طایفه‌اند؛ چه اول تصنیع عمر شریف نموده، مردم را از کار و بار خیر باز دارند، و دوم از دین و ایمان برآوند و فریب مردمان دهند. پس چون این معنی را دانستی، با

حضر باش از ایشان» (فریم ۱۲۲).

وی سپس چند نکته در باره روایتی که آن را درباره جماعت قصه خوان دانسته، آورده و به نقل از کتابی با عنوان «کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء و الاوصیاء» که از منابع تاریخ عمومی اسلام به فارسی بوده، مطالبی در باره ماهیت «زندیق ابومسلم» می آورد. داستان این است که ابومسلم، در ابومسلم نامه های ایرانی چهره ای شیعی و مدافع اهل بیت داشت، به همین دلیل، این قصه ها در میان توده مردم رواج داشت، اما پس از روی کار آمدن صفویه، ابتدا محقق کرکی و سپس برخی از شاگردانش از جمله محمد بن اسحاق حموی، نویسنده انیس المومنین - که فراوان از کفایة البرایا نقل کرده - علیه ابومسلم داد سخن دادند. کم کم تواریخ اصلی، در باره روی کار آمدن بنی عباس بیرون آمد و خوانده شد، و تفاوت قرائت آنها با آنچه میان توده های مردم و در ابومسلم نامه ها بود، آشکار گشت. ابومسلم در مروج الذهب، چهره دیگری برخلاف ابومسلم نامه ها داشت. نویسنده ما مانند میر لوحی، و شماری نویسنده دیگر، سعی می کند نشان دهد ابومسلم دشمن اهل بیت بوده است. لذا در این کتاب، علاوه بر کفایة البرایا، از آثار دیگر هم مطالبی نقل می کند تا چهره واقعی ابومسلم را بر ملا سازد: «بدان که ابومسلم مروزی ملعون، آل عباس بن عبدالمطلب را آل پیغمبر می دانسته و کسی از ائمت به این قایل نبودند سابق بر او. و بعد از او قلیلی قایل شدند، و متقرض گشته اند و الحمد لله مؤید این مقال آن که نقل نموده اند جمعی از علما و نقله که ابومسلم در بدو دعوت امر نمود داعیان را که اظهار اعتقاد باطل خود نمایند مگر به کسی که اعتماد کلی به او باشد بلکه اکتفا نمایند به آن که شما را به آل محمد می خوانیم از جهت آن که مشته کند بر شیعیان آل محمد که اعانت آن ملعون نمایند، و بعد از آن که مستقبل شد و نصر سیار را کشت و سفاح غالب گشت به مروان حمار که شرح آن طولی دارد، اظهار مذهب باطل خود نموده، اهل خراسان را به بیعت سفاح در آورد، و هرکس ابا می کرد او را به قتل می رساند. پس در آن ایام از شیعه امامیه به سبب آن که بیعت نمودن به آل عباس را راضی نمی شدند و آن را کفر می دانستند بسیاری را کشت. لعنة الله علیه و علی من اعان به» (فریم ۱۲۴).

نویسنده توضیحات بیشتری در باره شخص ابومسلم و سوابق او با استفاده از کتاب الانباء فی تاریخ الخلفاء، و نیز ترجمه تاریخ طبری داده، و این را بحث می کند که امام صادق (ع)، فریب نامه های او را نخورد، سپس می نویسد: «و هر که خواهد بر کیفیت احوال آن مضلّ ضالّ اطلاع حاصل نماید، رجوع به مروج الذهب مسعودی یا کفایة البرایا یا کتاب انیس المؤمنین یا تکملة الأخبار یا انیس الأبرار و غیره نماید». (فریم ۱۲۷). اینها همان آثاری است که علیه ابومسلم نامه ها نوشته شده است. در صفحات بعدی، به کتاب المطاعن المجرمیه متعلق به پسر محقق کرکی هم ارجاع می دهد، در حالی که آن را از شیخ علی محقق کرکی می داند (فریم ۱۳۱).

نویسنده باز هم توضیحاتی می آورد و در نهایت اشعاری را از حیرتی، شاعر معروف قرن دهم علیه ابومسلم نقل می کند:

حیرتی^۱ (رض): (فریم: ۱۲۹).

بومسلم مروزى نادان	و آن دام فریب قصّه خوانان
شناخت ائمه هدی را	منکر شده حقّ شاه مردان
بستند بر او حکایتی چند	جمعی که فروختند ایمان
دادند فریب ابلهان را	گشتند فریفته آن سفیهان
دانایان دانند کان حکایت	دامیست ز دام های شیطان
افتاده به دام دیو می بین	خرسان و خران و غول طبعان
هرکس که خواند مر آن حکایت	مذّاحی خارجی و رادان
بر خارجیان مادّحی شان	لعنت باد از حق فراوان
دانا نخورد ز قصّه خوان گول	ابله بازی دهند ایشان
مؤمن را نیست میل فاسق	باشد مایل به قصّه خوانان
گر مؤمن و شیعه ای حذر کن	زان قصّه که هست جمله بهتان
هر صبح و مسا چو حیرتی لعن	بومسلم را کن از دل و جان
صد لعن دگر بر آن لعینی	کو را نشمارد از لعینان

همه این بحث ها در «اربعین» ما، ذیل حدیث دوازده آمده است. نویسنده در جای دیگری، در ضمن نقد صوفیان، و ذیل حدیث هفدهم، وقتی مذاهب صوفیه را بر می شمرد، باز نگاهی به قصه های ابومسلم مروزى دارد. سوره سخن شرحی از فرقه «جوریه» است که از جمله کارهای ایشان نشستن و گوش دادن به سخنان قصه خوانان است. متن توضیحات وی طولانی است، اما چند سطری می آوریم: «در مجالس از خود و غیره از خمر و ساز و شاهدان گلّگذار و پسران زلف دار و غیر آن از آلات قمار و مناهای آراسته کنند، و حاضر شوند و مرتکب گردند و از آن ها مضایقه نمایند و قصّه های دروغ و افسانه های بی فروغ گوش کنند، مانند اکبرنامه که شاهنامه گویند. چنان چه فردوسی با وجود نظم آن،

^۱. حیرتی شاعر معروف دوره شاه اسماعیل و طهماسب و متوفای ۶۲۱. تباری بسیار معروف. روملو نوشته است: مولانا حیرتی که عمده الشعراى زمان خود بود و در منقبت گویی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود، در این سال در کاشان از کوشکی افتاده دفتر اوراق عمر را به باد فناد داد. از منظوماتش قصاید و دیوان غزلیات و بهجة المباحج. (احسن التواریخ: ۱۳۸۲/۳).

خود در مذمتش گوید. نظم:

چو رستم خری بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان^۱
همه آن روایت دروغ اند پاک سراسر نیرزند به یک مشت خاک

و حدیثی از جناب حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که بعضی از مضمونش آن است که کی خسرو، سیصد و کسری از انبیای بنی اسرائیل را شهید نمود سوای مؤمنان دیگر. پس پهلوان پایتخت بی دست آلودگی نمی تواند بود، اگرچه همه رضا باشد به فعل آن شقی لعنه الله. و دیگر قصه ابومسلم مروزی را نیز گوش کنند، و سابق قدری از حال خسران مآل او عرض نموده شد. و هم چنین قصه حمزه - علیه السلام - که به آن جناب بسته اند و چیزهای زشت به او نسبت داده و می دهند که یا غیبت است و یا محض بهتان. و هریک کبیره است. و در باب قصه های دروغ یا راستی که از دشمن دین باشد گفتن و شنیدن آن برای تعیش و خوشایندگی حرام است، بلکه کبیره است» (فریم ۱۶۸).

نویسنده باز ذیل حدیث نوزدهم، حدیثی در گوش ندادن به «قصه خوانان» آورده و آن حدیثی است که از اعتقادات صدوق نقل کرده است. سپس احادیث مؤید دیگری هم برای عدم جواز استماع به مطالب لغو و مشابه آن آورده است (فریم ۱۷۵ - ۱۷۷).

نقد فلاسفه

حدیث سیزدهم این اربعین، علیه فلسفه و تصوف است، حدیثی که صرفاً در حدیقة الشیعه آمده و بعد از آن به شرح اصول کافی مجذوب تبریزی هم وارد شده و از آن طریق به مستدرک الوسائل حاجی نوری هم رسیده است. این حدیث، آشکارا، مضامینی علیه فلسفه و تصوف دارد و طبعاً به دلیل این که در منابع حدیثی شناخته شده تا این دوره نبوده، و لذا صاحب بحار هم نیاورده، محل تردید است. نویسنده ما شرح مفصلی از این حدیث ارائه کرده و ابعاد آن را توضیح داده است. ضمن بحث، روایات دیگری را هم که در این باره شرح کرده، ارائه نموده است. شماری از اینها، روایاتی است که به نکوهش عالمانی می پردازد که علم را وسیله خودنمایی و فخر فروشی کرده اند. از جمله این اشعار را در نکوهش آنان آورده است:

گشتم بسی به مدرسه ها کس نیافتم کو درس حق افاده کند استفاده هم

ز ابنای خاندان مروت نشان مجوی که اهل دلی نماند از آن خانواده هم

موضع وی درباره علما و به خصوص برآمدن افراد غیر عالم به جای عالمان، از عبارت او آشکار است. از

جمله «پس اگر منصبی یابند، یعنی علما، سیر نشوند از رشوه گرفتن، و اگر فروگذاشته شوند از منصبی، عبادت کنند خدا را به ریا، بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنند، و دعوت کننده به کیش ملحدان، پس هر کس دریابد ایشان را، می باید حذر کند از ایشان، و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را». انتخاب این عبارات و نوع ترجمه، موضع انتقادی وی را نسبت به وضع علما و زمانه، تا حدی نشان می دهد. در ادامه، ضمن نکاتی به نتیجه گیری از حدیث پرداخته، و از لزوم پرهیز از این که هر کسی را عالم و عارف پندارد، یاد می کند. نویسنده از چهار گروه به بدی یاد می کند که البته عبارت در بیان دو گروه اول، قدری مبهم است؛ اما گویا اشاره به پیشگویان دارد، کسانی که عارف خوانده می شوند. همین طور «اهل فلسفه که «حکما» گفته می شوند»، و «اهل متصوفه که مبتدعه و مجوس و یهودی و نصارای این امت گفته می شوند». به نظر وی «هر یک از این چهار طایفه، چیزها دارند، بدترین و ردتین خلق خداوند در بداعتقادی و بدنهادی و دشمن خانگی در اغوا نمودن خلق خدا، و دشمن ترین مردم به خاندان نبوت و امامت، زیرا که شیعیان و دوستان ایشان را گمراه می نمایند، و نسبت به جناب اقدس الهی، عزوجل، به حلول و اتحاد قایل می شوند». (فریم ۱۳۲ - ۱۳۳).

«چنین عالمانند راهزنان دین، و دعوت نمایندگان به کیش ملحدین، و قصه خوانان ملعونین و معاونان شیاطین، و سایر بر در ظالمین، و گمراه نماینده ی شیعیان و دوستان با یقین». (فریم ۱۳۳).

نقد صوفیان

نویت بعدی نقد صوفیان است که در شرح روایت چهاردهم و سپس تا حدیث هفدهم این بحث را دنبال کرده و ذیل هر کدام، با عناوین فرعی تر، از متصوفه و فرقه های آنها بحث کرده است. این بحث تا فریم ۱۷۰ ادامه یافته و یکی از طولانی ترین مباحث نویسنده ما در این کتاب و در ادامه آن نقدها و ردیه هایی است که بر صوفیه نوشته شده است.

حدیث چهاردهم (فریم ۱۳۶) از حدیقة الشیعه است که معلوم می شود اواخر صفوی، نزد برخی از افراد مانند نویسنده ما، متعلق به ملا احمد اردبیلی یا همان مقدس اردبیلی دانسته می شده و الان می دانیم که این مسأله محل تردید جدی است. بخش ردیه صوفیه کتاب یاد شده، منبعی برای شماری حدیث علیه صوفیه است که پیش از این دوره، در منابع روایی دیده نشده است. در این بخش، مطالبی از شیخ حر آورده و می گوید: «بدان که شیخ خُرّ - علیه الرحمه - رساله در ردّ این طایفه نوشته، الحق بسیار خوب نوشته، و به خط مصنف در نزد راقم اربعین موجود است». در این بخش، از بیشتر آنچه در این دوره علیه صوفیه در دسترس بوده، و از جمله آثاری که میرلوحی آنها را می شناخته و برخی از آنها، نسخه اش فقط نزد او بوده، استفاده کرده است. حدیث پانزدهم نیز از کتاب مشکوک دیگری با

عنوان قرب الاسناد از علی بن بابویه قمی است که در جای خود بدان اشاره کردیم که آن اثر هم، از همین دست آثار است (فریم، ۱۳۹). چنین است حدیث شانزدهم که آن هم از حذیقة الشیعه و کتاب مجذوب تبریزی با عنوان الهدایا لشیعة انمه الهدی است. (فریم ۱۴۰ - ۱۴۱). قریب نیمی از احادیث انتخاب شده در اربعین ما، از همین دست آثار است.

در آخرین صفحات مربوط به نقد صوفیه، یعنی همان فریم ۱۷۰ برای اطلاعات بیشتر در باره صوفیه، ما را به این منابع ارجاع می دهد: «و اگر کسی زیاد از این خواهد که بر احوال خسران مآل این گروه ضالّه اطلاع یابد، رجوع به کتب علمای سابقین و متأخرین نماید، مثل کتاب الرّدّ علی اصحاب الحلاج، و کتاب هادی الی التجات من جمیع المهلکات، و کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه، و کتاب اقتصاد، و کتاب مطاعن المجرمیه، و کتاب رساله اثنی عشریه، و کتاب الرّدّ علی زنداقه، و کتاب صراط مستقیم، و رساله سلوة الشیعه، و کتاب توضیح المشریین و تنقیح المذهبین، و کتاب غزالی، و کتاب طرایف ملا محسن کاشی و غیره که به طول می کشد ذکر همه آنها». (فریم ۱۷۰). علاوه بر اینها از کتاب السهام المارقه فی اغراض الزنادقه هم نقلهایی دارد، و شگفت که، آن را به شیخ زین الدین شهید نسبت داده است (فریم ۱۴۴). کتاب شیخ حرّ با عنوان «اثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه» از منابع دیگر اوست. شیخ حر، باور به اصالت حدیقة الشیعه داشت، گرچه در یک مورد، گزارش تردید از او را آورده اند.^۱

وی مکرراً احادیثی در نقد تصوف به نقل از حدیقة الشیعه و کتاب الهدایا لشیعة انمه الهدی از مجذوب تبریزی می آورد که هیچ کدام، در متون قدیمی روایی شیعه نیست^۲ (فریم، ۱۴۶).

نقد محمد یوسف بر تصوف، نقدی همه جانبه است؛ از اینکه اساس تصوف، تسنن است، تا برسد به فریب کارهایی که برخی از نمونه های آن را جامی در اشعارش آورده (فریم ۱۳۹)، بدعت های آنها و این که «اوراد ایشان، رقص کردن و نعره زدن و دستک زدن است، و ذکر کردن ایشان، ترنم و نغمه سرآیدن» (فریم ۱۴۱). مولف در جایی از نه ویژگی بد آنها می گوید و سپس روایات دیگری در این باره می آورد و با این بیت خاتمه می دهد:

گویا باور نمی دارند روز داوری
کین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

نتیجه این که: «حاصل طول مقال آن است که بدانند پیروان احمد مختار و شیعیان حیدر کزار و دوستان انمه اطهار - صلوات الله علیهم مادامت اللیل و النهار - که این طایفه خبیثه جیفه خوار،

^۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۶ پاورقی.

^۲. الهدایا در شرح اصول کافی، در چهار توسط دار الحدیث در ادامه انتشار چاپ تازه کافی و شروح آن در مجلد انتشار یافته و در سی دی جامع الاحادیث مرکز موجود است.

ردترین اهل کفار، و ارزل از فجار تار، و مستوجب شتم و قتل و نارند» (فریم ۱۴۵). نویسنده ذیل حدیث هفدهم، مباحث مختلفی در باره تصوف دارد، که برخی را ذیلاً اشاره خواهیم کرد، اما در جایی که از فرقه های صوفیه و عقاید آنان یاد می کند، در باره فرقه بیستم «جمهوریه» به عنوان گروهی که «دست رد بر هیچ نیک و بد نگذاشته اند و سایر چیزها که در شرع نجس است، همه را پاک دانند» یاد می کند؛ همچنین می افزاید که «و اکثر صوفیه که امروز هستند، جمهوریه اند». نویسنده معتقد است بر اساس باور فرقه جمهوریه از صوفیان، همه ملحدان عالم از فرعون و ابوجهل و نمرو و یزید بگیر تا دیگران «همگی خوب اند» (فریم ۱۶۹).

نقد گرایش صوفیانه شیخ بهایی

پیش از این اشاره به موضع میرلوحی و فرزندش - که از قضا کتاب فرزند او از منابع نویسنده ماست - داشتیم. در آنجا بحث شد که میرلوحی مخالف عقاید ملا محمد تقی مجلسی است که تحت تأثیر استادش شیخ بهایی، تمایلات صوفیانه و عارفانه داشته است.

نویسنده با اشاره به «این احادیث شریفه و خطابات منیفه» - و در حالی که اساساً غالب احادیث یاد شده در منابع روایی قدیمی شیعه نبوده - به انتقاد از شیخ بهایی در تسامحی که در برخورد با صوفیان دارد، پرداخته است: «و شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیه الرحمه، با وجود سهل انگاری که کرده، قدری راه انصاف پیموده، می گوید در رساله ای که در ردّ این طایفه قلمی فرموده، و ایشان را چند فرقه شمرده بدین نحو که: بدان که تصوف پاکیزه کردن تبت است، و خود را از دوستی غیر حق بازداشتن، و آراستن تن به سنت رسول - صلی الله علیه و آله». آنگاه شمارش شیخ از فرق صوفیه را آورده و می گوید: «همان فرقه هایی است که شیخ حرّ از شیخ نجم الدین نسفی نقل نموده». آنگاه عبارت شیخ را درباره فرقه ناجیه، یعنی آخرین فرقه آورده، و این که «دوازدهم فرقه ناجیه اند، و این مردم صوفی حق اند» آنگاه صفات آنان را در رعایت شریعت برشمرده، و این که مثلاً «استماع سازها و بذله گویی و افسانه های دروغ رو می گردانند و... پس ایشان صوفی حق اند و حق با ایشانست، و دنیا بر وجود ایشان برقرار است.»

نویسنده، در ادامه، درباره شیخ بهایی می نویسد: «بدان که این مرد دیندار، با وجود کشف و پندار و فضل و کمال، و قدر و جلال، از راه غفلتی که انسان را می باشد، غافل گشته؛ و غفلت این طایفه در دین ضررش عظیم تر است از هزار شمشیر زن، بلکه صد هزار، بنابراین ضرور دید که این را فاش نماید، و حقیقت حال را به عرض اخوان دین برساند، و آن این است که می فرماید، صوفیه دوازده فرقه اند، یک فرقه ناجی و باقی اهل نار؛ و مردم از این، استنباط می کنند که مثل شیخ، مرد عزیزی

چنین فرمایند، پس حق خواهد بود. و بنابراین هر طایفه‌ای از این طوایف در پناه این طایفه گریخته، باز همان خواهد شد که بودا و حال آن که چنین نیست، به چند وجه، و این را نسبت به شیعیان هیچ یک از علمای متقدمه، بلکه انمه معصومین - صلوات الله علیهم - نمروده‌اند، بلکه خلاف این، منع کرده‌اند، چنان که سابقه قدری مذکور شد» و باز وجوهی دیگر در نقد آن بیان می‌کند. نویسنده، به هر حال، در تلاش است تا به انتقاد از شیخ بهایی بپردازد (فریم ۱۴۵، ۱۴۶)، هرچند سعی می‌کند حرمت او را هم نگاه دارد. بحث در نقد تصوف با مرور برخی از احادیث و نتایجی که از آنها گرفته ادامه می‌یابد (فریم ۱۴۸).

مماشات برخی از علمای شیعه با صوفیان

سیر تاریخی عوض شدن فضای مناسبات میان فقها و صوفیه در دوره صفوی، امری تدریجی بود، به طوری که در فاصله سه نسل، در قرن یازدهم هجری، تمایل به دوستی با صوفیه تا معارضه، به روشنی دیده می‌شود. برای مثال، شیخ بهایی یا محمد تقی مجلسی، از کسانی هستند که گفته می‌شد تمایلات صوفیانه داشتند، در حالی که از نیمه دوم قرن یازدهم تا پایان عصر صفوی، جدال میان این دو گروه بیشتر شد، آن گونه که علامه مجلسی، رسماً به صورت یک مخالف، ظاهر گشت و حتی این اتهام را از پدر هم نفی یا به عبارت بهتر توجیه کرد.

نویسنده ما در ادامه آنچه درباره شیخ بهایی گفته، احساس کرده است که باید جدی‌تر به این بحث بپردازد. نظر او این است که این تسامح در برخورد شماری از علما با صوفیه، بیش از همه، به قصد هدایت آنها بوده است. طبعاً توجه داریم که این مطالب در سال ۱۱۲۰ نوشته شده است.

نویسنده ضمن آن که از دلایل مماشات شماری از علما از جمله محمد تقی مجلسی با صوفیه یاد می‌کند، و شاهد بر صدق گفتار خود را در این که او قصد هدایت آنان را داشته، گواهی دو فرزندش ملاعبدالله و ملامحمدباقر می‌داند، از فعالیت این دو برادر علیه صوفیه یاد می‌کند. فعالیت ملاعبدالله علیه صوفیان چنان بود که مورد هجوم و حمله آنان در مسجد جامع اصفهان قرار گرفت. در این حادثه، یارانش، او را از دست صوفیان که حتی بوریا‌های مسجد را آتش زده بودند نجات داده و مخفی کردند. مخالفان وی، توانستند شاه را نسبت به او بدبین کنند، و او گویا به حکم شاه، اخراج بلد شده، بعد از مدتی ایران را ترک کرده و راهی هندوستان شد. نویسنده در ادامه همین متن، از مواضع ملامحمدباقر مجلسی علیه فسادهای دوره صفوی یاد کرده و تصویری را که در منابع دیگر در این باره وجود دارد، تأیید می‌کند. با این حال، ابتدا به شرح آن مماشات پرداخته، می‌نویسد: (فریم ۱۴۹)

«شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی و ملا محمد تقی مجلسی و ملا محسن کاشانی - علیهم الرحمة -

که هر یک قدری بنا بر مصلحت، این طایفه را که شاید از آن راه باطل برگردند، مراعات می نمودند، بلکه از جانب ایشان سخنان نیز می گفتند و می نوشتند، اما فی الحقیقه در عقاید حقّه، مخالف ایشان بودند، و مؤید این مقال آن که هر یک از این علمای مزبور، عمر خود را صرف اخبار ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - نمودند، و مادام الحیات در نشر آثار اهل بیت - علیهم السلام - مجد و ساعی بودند، و قفل شبهات را از مفتاح فلاح احادیث ایشان می گشودند، و شاهد بر این حال و مصداق این مقال، آن که شیخ بهاء الدین در رساله ای که از او مشهور، بیان فرقه های این طایفه نموده که دوازده فرقه اند. یک فرقه از آنها ناجی و یازده فرقه هالک اند، و بیان فرقه ناجیه را که می کنند، اوصافی چند را بیان می نماید که در شیعه امامیه است، و مراد او این که بنابر مصلحت وقت مطلق این طایفه را لعن نکند، و یکی از آنها را خوب شمارد که به این تقریب شاید ایشان را به طریقه اهل بیت - علیهم السلام - درآورد، و آخوند ملا محمد تقی مجلسی - علیه الرحمه - که ظاهراً با اینها آمیزش می نمود، باز سببش هدایت بود، و بر این دعوی، دو پسر او ملا عبدالله و آخوند ملا محمد باقر مرحومان که هر یک در فضل و کمال سرآمد مردم روزگار بودند، ادای شهادت می نمودند، به این معنی، و ایشان به احوال والد خود داناتر از دیگران بودند، و چون تواند بود که این سخن را کسی از ایشان قبول ننماید، و حال آن که مجتهد عصر و زمان و مقتدای به خواص و عام بودند، و بنای مسائل دین را بر قول و فتوای ایشان می گذاشتند، و حال آن که در آن اوان این طایفه را طغیانی بود که چاره ای به جز تقیه از ایشان نبود. و دلیل بر این مدعا، احوال ملا عبدالله مرحوم است، بعد از فوت پدرش آخوند ملا محمد تقی مجلسی، به منظره آن که او را در ترویج دین حق، ناصری و معینی هست، فی الجمله اظهاری از افعال قبیحه و اطوار شنیعه این طایفه را نموده، و طریقه ائمه هدی را که شیوه مرضیه آخوند خود بوده، بیان فرموده، پیروان حلاج بنابر عداوت دینی و لجاج، اتفاق نموده، از برای اهانت بلکه ضرب و قتل نیز مضایقه نمود، در مسجد جامع عتیق اصفهان، هجوم آور شده، بوریاهای مسجد را سوزانیدند، و مدرسین را منع از درس نمودند و مدتی در مسجد را بستند، و آن بنده خدا را بعضی از دوستانش به هزار حیل و تدبیر از مسجد به خانه اش رساندند و مخفی کردند، و چون آن طایفه چنین فضیحتی نمودند، از ولی نعمت عالمیان ترسیده، جمعی متفق شده از راه شیطنت که جبلی این طایفه است، تقرب به قربان درگه خلاق امیدگاه جسته، به بهتان و دروغ چندان چیزها به عرض اقدس ظلّ الله رساندند که اول به قتل آن بیچاره اشاره شده، بعد از التماس اخراج از بلد فرمودند، و تقصیر او، که پیروی ائمه اطهار و انتشار آثار و اشتها اخبار ایشان بود، به جهت عداوت دینی به نحو دیگر خاطر نشان نموده بودند، و به نوعی خاطر اشرف صاحب قرانی را آزرده که مافوق آن متصور نبود. - اعوذ بالله من شرور الناس و الخنّاس الذی یوسوس فی صدور الناس - و آتش غضب پادشاهی

را که نمونه‌ای از خشم الهی است، از سخنان فتنه انگیزی چنان بر افروختند که احدی را قدرت التماس و جرأت درخواست نبود، لاجرم لاعلاج به سبب عداوت آن سیاه بختان بی‌ایمان، جلای وطن نموده، روانه کفرستان و بلاد هندوستان گردید.

و با وجود عداوت چنین که پیران و پیروان ایشان با اهل علم و صلاح هست، دعوی تشیع نیز می‌کنند و خود را از شیعیان می‌شمارند و مردم بی‌تمیز از ایشان نیز قبول می‌دارند. غرض اصناف کفار، از گیر و ترسا و یهود و هنود در کمال امن و آسایش در ترویج کفرشان مشغول، و به بت پرستی خودشان مأمول، با وجود این از مذمت ایشان ساکت باشند، و هیچ نگویند و آزارشان ننمایند. و مرد فاضل دینداری که کارش شب و روز مدح و منقبت اهل بیت اطهار و ذکر احادیث و آیات ملک جبار بوده، منشأ این نحو اهانت که بر کفار روا ندارند رسانند.

زهی بی‌دینی و جرأت و جسارت تشیع این طایفه و اخلاص ایشان به دودمان سلنطت صفویه که باعث ترویج دین ائمه طاهرین، فی الحقیقه ایشانند. عاقل را به اندک تأملی ظاهر است و بعد از انقضای مدت مدید از وقوع حکایت که فضل و دانش قدوة المحققین مولانا محمدباقر مرحوم به اوج کمال و ذوره جمال رسید، در زمان جلوس میمنت مأنون نواب کامیاب فلک گردون قباب اشرف اقدس ارفع که از یمن دین پروری و معدلت گستری بندگان او ایران چون گلستان ارم گردید، آخوند مرحوم به استمداد جمعی از مقربان پایه سریر سلطنت که از دل و جان خیر خواه دین و دولت بوده و هستند، جزاهم الله خیرا و اعظمهم اجرا امور نامشروع را از مناهی و ملاهی و معاصی مقدس الهی به پایه سریر عرش نظیر اقدس که حامی دین مبین و ماحی آثار فجار و ملحدین است، عرض نموده، بنابر ترویج مذهب آبای کرام و اجداد ذوی المجد و العظام علیهم صلوات الله الملک العلام، نهی از جمیع فسوق و فجور از شراب و قمار و فواحش و منع صوفیه خداعیه، و از سلوک مسلک ضلال و اضلال جماعت جهال نموده، و زجر از ارتکاب مناهی و اشتغال رقص و سماع و ملاهی فرموده، حکم نافذ در جمیع ممالک محروسه در منع جمیع محرمات و رفع مخترعات شرف عزّ صدور یافت، و انواع فسوق و فجور از صفحه روزگار بر طرف و روی ادبار برتافت، و مجاهر به فسقی و فجوری کسی ندیدیم بلکه به ندرت هم نشنیدیم که مرتکب گردند. مثنوی: [در ستایش شاه]

الهی تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار	دلش را به نور خودت زنده دار
بکام تو بادا همه کار تو	خداوند گیتی نگه دار تو
دل و کشورت جمع و معمور	ز ملک پراکندگی دور باد

تو در سیرت پادشاهی خویش سبق بردی از پادشاهان پیش»

وی سپس از برخی از عبارات فیض کاشانی در الکلمات الطریقه یاد کرده که در آن به نقد صوفیه پرداخته است. (فریم ۱۴۹-۱۵۱)

ادامه بحث از فرق صوفیه و نقد عقاید آنها

نویسنده، در اینجا با اشاره به این که «چون به مرحمت و شفقت آن ولی نعمت عالمیان، و مالک رقاب اهل زمان، و مالک ارث و ملک سلیمان، صاحب دوران به قدرت ملک المنان، دلها قویست» می‌گوید تازه از اینجا می‌خواهد به بیان گمراهی این فرقه بپردازد. سپس بحث را با «تنبیه» شروع می‌کند. وی یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد به آنها را اعتقاد به «وحدت وجود» یا «حلول» دانسته و سپس موارد دیگر را هم از دیدگاهها و رفتارهایشان، ذکر می‌کند. رقص و آواز خوانی و این که آنها «اکثر در علم موسیقی ماهر باشند، چنان که خرس مست در کوهسار، به چرخ درآیند و خود را بیهوش وانمایند، و در چله خانه‌ها نشینند...» مورد تأکید اوست (فریم ۱۵۲). آنگاه اشعاری از حکیم سنایی آورده است:

همه از راه شرع بی‌خبرند آدمی صورتند لیک خرنند

همه دیوان آدمی رویند همه غولان به بی‌رهی پویند

نویسنده، از سر نو، به بحث درباره فرقه‌های صوفیه پرداخته و نخستین آنها را فرقه هاشمیه دانسته است. این مباحث مفصل است و نویسنده ذیل چهاردهمین فرقه، یعنی کاملیه، قصیده‌ای طولانی از قاضی شریف خوزانی درباره طایفه صوفیه آورده است: (فریم ۱۶۵-۱۶۶).

می‌روم در حال پیری فکر دیگر می‌کنم پا به دامن می‌کشم در خلوتی سر می‌کنم

دلق و تسبیح و ردا و شانه، مسواک و عصا همچو سالوسان صوفی در سر و بر می‌کنم ...

می‌گذارم نام خود را نیک فخر الراشدین خویش را زین خر مریدان نیز خرتر می‌کنم

فرقه هجدهم جوریه است، «ایشان چنانچه توانند البسه الوان ابریشمین که حریر محض باشد و زرینه و زربفت و سمور بپوشند، و در مجالس خود و غیره از خمر و ساز و شاهدان گل‌گذار و پسران زلف دار و غیر آن از آلات قمار و مناهای آراسته کنند، و حاضر شوند و مرتکب شوند و از آنها مضایقه نمایند، و قصه‌های دروغ و افسانه‌های بی‌فروغ گوش کنند، مانند اکبرنامه که شاه نامه گویند، چنانچه فردوسی با وجود نظم آن، خود در مذممش گوید:

نظم

چورستم خری بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان
همه آن روایت دروغند پاک سراسر نیززند بیک مشت خاک

و حدیثی از جناب حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که بعضی از مضمونش آن است که کی خسرو سبید و کسری از انبیای بنی اسرائیل را شهید نمود، سوای مومنان دیگر، پس پهلوان پای تخت بی‌دست‌آلودگی نمی‌تواند بود، اگرچه همه رضا باشد به فعل آن شقی لعنه الله. و دیگر قصه ابومسلم مروزی را گوش کنند... و همچنین قصه حمزه - علیه السلام - که به آن جناب بسته‌اند، و چیزهای زشت به او نسبت داده و می‌دهند، که یا غیبت است و یا محض بهتان، و هر یک کبیره است، و در باب قصه‌های دروغ یا راستی که از دشمن دین باشد، گفتن و شنیدن آن برای تعیش و خوش‌آیندگی حرام است، بلکه کبیره است»، (فریم ۱۶۸). بدین ترتیب در لابلای این نقدها، نویسنده، نکات دیگری را هم در طعنه به شماری دیگران مطرح می‌کند.

حدیث نوزدهم (فریم ۱۷۴) درباره قصه‌خوانان و گوش دادن به آنهاست و پاسخ او این است که: «من أصغی الی ناطق فقد عبده». ضمن آن به چند نقل دیگر هم درباره قصاص استناد شده است. با این حال، اشاره‌ای به وضع قصه‌خوانان صفوی ندارد.

خاطره‌ای از دیدار با پدر رافائل و بحث از صوفیه

در اینجا، نویسنده، خاطره‌ی دیداری را که با پدر رافائل دومان داشته، نقل کرده است. این شخص فرانسوی، بیش از پنجاه سال در ایران بود، و بارها درباره‌ی مطالبی نوشته شده که از آن جمله، مقاله کوتاه دوست ما مرحوم جعفری مذهب درباره اوست. نویسنده متن ما در نقد صوفیه به مطالبی که در این باره میان او و پدر رافائل تبادل شده، پرداخته و می‌نویسد: «شاهد این مقال، آن که روزی به عنوان سیر و عبرت، در مسجد علی که در تختگاه اصفهان مشهور برابر هارون ولایت، که نزد غلامان «علی بهارون وری» موسومست، حاضر بودم که دیدم رفایل فرنگی ملعون مشهور پیدا شده، نگاه به اطوار و سماع و وجد طایفه‌ای از صوفیه که در آنجا جمع شده بودند می‌نمودند، کرده، بخنده در آمده، گفت: حاشا که این طور عبادت و بندگی باشد. رفیقی خدا بیامرز داشتم، مردی دیندار. روی به او آورده گفت: چه می‌خندی؟ پنداری این دین اسلامست؟ رفایل گفت: می‌دانم فرق بسیار در اسلام شما هست. رفیقم گفت: ما اهل ملت احمدی، اینها [صوفیه] را کافرتر و رذتر از شما فرنگیان می‌دانیم. رفایل گفت: حاصل، ما چنین بازی و عبادتی در هیچ ملتی و کیشی ندیده‌ایم و نشنیده‌ام. این را گفت و رفت» (فریم ۱۴۸).

خاطره‌ای از علی قلی جدیدالاسلام

سالها پیش کتاب «سیف المومنین فی قتال المشرکین» از آنتونیو دوززو، کشیش پرتغالی را که در اصفهان تغییر دین داد و مسلمان شد و اسمش را علی قلی بیک گذاشت، منتشر کردم (قم، انصاریان، ۱۳۷۵). آن وقت نمی‌دانستم وی چه زمانی درگذشته، اما بعدها دوستم جناب فلور یادداشتی درباره تاریخ درگذشت وی در میان اسناد کمپانی شرقی هلند یافت و به من نوشت که یادداشتی را پیدا کرده‌اند که ضمن آن کشیشی در تاریخ دهم مارس ۱۷۳۴ م. (۴ شوال ۱۱۴۶ ق.) به هلند خبر داده است که علی قلی بیک که از وی با عنوان مرتد یاد کرده، درگذشته است. مرحوم آقای استاد سید محمدعلی روضاتی احتمال دادند خیابانی که در نزدیکی چهارسوی شیرازیها در اصفهان، به نام کوچه علی قلی بیک هست، به نام وی نامیده شده باشد.^۱

به هر حال، علی قلی بیک، مترجم دربار شاه سلطان حسین صفوی و به اصطلاح دیپماج بود. نویسنده اربعین، خاطره‌ای از وی در همین زمینه تصوف نقل کرده است. خود علی قلی، نقدی بر تصوف دارد که چاپ هم شده است. نویسنده اربعین در دو جا از علی قلی بیک یاد می‌کند. اولین مورد این که «و هم چنین طایفه صوفیه نیز دعوی اتحاد و حلول را می‌نمایند، و بعد از عجز از تقریر و بیان می‌گویند تا چهل سال خدمت پیر کامل نمایی این معنی را نتوان یافت. راقم گوید که داعی دوام دولت ابد مدّت آل محمد... صلوات الله علیهم اجمعین... را با چند نفر از پادریان نصاری گفتگو اتفاق افتاد در خانه علیقلی بیک دیپماج همین جواب آخر از ایشان شنیدم». (فریم: ۵۳).

مورد دوم: «راقم اربعین از رفعت پناه علی قلی بیک دیپماج استفسار احوال صوفیه نمودم که جایی در کتاب‌های سابق ذکر این طایفه شده در جواب فرمودند، مجملأً در کتاب شعیبا در باب ملاحم به بدی یاد نموده‌اند. و در کتاب لغت فرنگیان در باب حرف صاد به تقریبی گفته‌اند صوف اسم جماعت حکمای یونانیان بوده و بعد از مدّت مدید رفته رفته فساق آن طایفه را به این اسم می‌خوانده‌اند. آخر حکما برای خود اسم دیگر وضع نمودند که آن فیلسوف باشد و اسم صوفی را به زنداقه و فساق واگذاشتند. (فریم، ۱۴۸).

از بس که زدند شیشه تقوا بر سنگ	وز بس که به معصیت فرود بردند چنگ
اهل اسلام از مسلمانی شان	صد ننگ کشیدند ز کفار فرنگ

دولت صفوی و درآمدن شیعه از تقیه

از همان آغازین روزهای دولت صفوی، بحث مهدی (ع) و مهدویت مطرح بود. به قدرت رسیدن این دولت سؤالاتی نظیر اینها را مطرح می‌کرد: اینکه با تأسیس حکومتی شیعی چه جایی برای «مهدی» باقی می‌ماند؟ نقش و جایگاه این دولت در ظهور چه خواهد بود؟ بخشی از این مساله را باید علما پاسخ می‌دادند. روایات متفاوت در باره علانم ظهور، و حتی در باره اصل مهدویت، این که چه رویدادهایی در جریان ظهور رخ خواهد داد، و حتی این که بعد از مهدی چه خواهد شد، همه از مسائلی بود که وجود داشت؛ بماند که اصل موضوع، روایات آن، این که سنی‌ها در این باره چه نقل کرده‌اند، آنها هم مساله بود. در دوره‌ی اخیر صفوی، این مساله به رجعت هم پیوند بیشتری خورد و در این باره هم رساله‌های متعددی نوشته شد. میرلوحی، کتاب کفایة المهتدی خود را که اربعین حدیث بود، کلاً به مساله مهدی اختصاص داد. نویسنده ما هم بخشی از این اربعین را که در کل نوعی شیعه‌شناسی است، به مهدویت اختصاص داده و به پاره‌ای از مسائل مطرح در این دوره پرداخته است. نخستین مساله این است که با روی کار آمدن صفویه، شیعه از تقیه درآمد است.

حدیث بیستم (فریم ۱۷۷) درباره وظیفه شیعیان در عصر غیبت است. نکته تاریخی وی در اینجا، در جریان شرحی که درباره کلمه رافضه داده، این است که «پس، از این حدیث شریف مستفاد می‌شود اسم رافضه که بر اعظم مردمان که مجمع بر حق باشند، یا بر اهل سواد اعظم، چنان اطلاق کرده و می‌کنند که ظاهر و علانیه است، یعنی این معنی ثانی [رسیدن به نقطه سواد اعظم] برای این طایفه دست نداد تا زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسماعیل ماضی - قدس الله روحه و جعل الجنة مثواه مع آبانه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین - هر چند سابق بر آن شیعیان بودند، نهایت علانیه با اهل سنت عداوت نمی‌نمودند، و تقیه از ایشان می‌کردند، و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سرکرده نداشتند که سید و از اولاد ایشان بوده باشد، و دولت از دیگران به ایشان منتقل گشته باشد، و عمل به فرموده ائمه - علیهم السلام - متصل نموده، از خاصان و مخلصان آن جناب باشند، بمحمد و آله» (فریم ۱۷۹).

این تفسیر - تحلیل که برای درآمدن شیعه از تقیه با آغاز دولت صفوی شده است، در بیشتر تواریخ دوره صفوی، آنگاه که شرح پیدایش دولت صفوی را می‌دهند، انعکاس یافته است. قاضی نورالله نیز در مجالس المومنین مفصل روی همین امر تأکید کرده و از آثار منفی تقیه سخن گفته است، این که این تقیه سبب نابودی بسیار از کتابهای شیعه شد، و این ادامه داشت تا دولت صفوی برخاست. نویسنده

ما تحت تأثیر ادبیات تواریخ عصر نخست صفوی و مجالس المومنین است.^۱

محمد یوسف بیکا، سراغ تحلیل روی کار آمدن صفویه می‌رود و تلاش می‌کند از طریق یک حکایت که در باره برآمدن مغولان و روایتی در پیشگویی آمدن آنان است، ریشه‌های صفویه را نشان دهد. او به سراغ کتاب علامه حلی - منهاج الکرامه - آمده نکته‌ای را که او درباره هولاکو و رفتن ابن طاووس و پدر علامه نزد او دارد، نقل می‌کند: «چنانچه علامه حلی - علیه الرحمه - در کتاب منهاج الکرامه از پدرش نقل در معجزات و از غیب خبر دادن جناب امیر المؤمنین - صلوات الله علیه و آله - حکایت هلاکو خان را، و طلبیدن اهل حله از هلاکو خان امان، و پرسیدن آن که من هنوز غالب بر حاکم شما نگشته چرا امان می‌طلبید، و جواب پدر علامه که از بزرگان دین خود به ما چنین خبری رسیده، لهذا بعد از آن، امان نامه نوشته به ایشان عنایت نمود. و در آخر آن حدیث آن جناب می‌فرماید که: ثم یدفع ظفره الی رجل من عترتی یقول الحق و یعمل به، یعنی هلاکو پس رد کند ظفرش را به سوی مردی از عترت من که بگوید حق و عمل به آن نماید. و از این ظاهر و مبین است که بعد از هلاکو کسی از سادات رفیع الدرجات را این دولت میسر نشد، مگر اهل صفویه علیه عالیه را. بر متأمل خبیر بصیر بی‌خوش آمد و مدهانه می‌باید این معنی ظاهر باشد، و موید قول داعی دوام دولت

۱. قاضی نور الله (مجالس المومنین ج ۱، ص ۴) می‌نویسد: اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان و اصحاب بصیرت و ایقان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علیه مرتضویه - علیه الصلوة و التحية - تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه - انار الله براهینهم الجلیة - در میان شیعه علیه بلیه تقیه اشتداد تمام داشته و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهائ معتزله و اشاعره بود لاجرم هریک از فرق مختلفه جمهور در انتشار احوال اکابر و صدور مذهب خود سعی نامشکور نموده کتب بسیار در آن باب تألیف کرده‌اند و چون علمای شیعه - ایدهم الله بنصره - بعلت تمادی استیلای اصحاب شقا و شقاق و استعلائی اهل تغلب و نفاق همواره در زاویه تقیه متواری و مخفی بوده‌اند خود را شافعی یا حنفی می‌نموده‌اند وادی اعلام احوال اکابر و اعلام این طایفه گرام را با اقدام اقلام نیموده‌اند بلکه همیشه احوال خود را از اعدا پنهان می‌داشته و تخم «التقیه دینی و دین آسانی» در زمین دل محنت منزل می‌کاشته‌اند مگر در جمیع اسمی و احوال روایت که چون استنباط احکام از احادیث سید انام و اخبار ائمه کرام موقوف بر تحقیق آنست بنابر اضطرار در این باب تألیف نموده‌اند، و جهت احتراز از اظهار تقصیل احوال ایشان بر اغیار طریقه اجمال و اختصار پیموده‌اند، و مع هذا اکثر آن تألیفات بسوختن و شستن دشمنان معاند مفقود گشته یا از خوف جبروت فراغت ایشان در خوابای ارض و زوایای بیوت بلعاب ارضه و عنکیوت فرسوده و فرتوت شده بناء علی هذه المقدمات در این ایام که عنایت بی غایت الهی بظهور دولت روزافزون شاهی پشت متابعان طریق موسوی مرتضوی را قوی ساخته، و دست ولایة زلزله در ایوان عدوان اکاسره عدوی و قصر طغیان قیاسره عثمانی و اموی انداخته تراب اقدام شیعه اثنی عشر تربیت یافته دولت علیه شاهیه صفویه موسویه - انار الله براهینهم الجلیة - به یمن استظهار آن دولت ابد پیوند از بلیه تقیه پیوند و از قدم قلم بند دور نمود...

ابد مدّت آن که محمد بن الحسن المشهور به فاضل هندی در رساله نجات آورده، از سید جلیل نظام الدین حسن بن جعفر الحسینی بسند خود از امیر المومنین و یعسوب المسلمین - علیه السلام - که آن حضرت فرمودند: لنا فی اردبیل کنزٌ لیس من ذهب و لا فضة، و لکنّه رجلٌ من ولدی یرحل الی التبریز، فاذا سمعتم به و ادرکه او فی زمانه، فاتوه و انصروه، و لو حبوا، یعنی از برای ماست در اردبیل گنجی و نیست آن گنج از طلا و نه نقره، و لیکن مردی است از اولاد من که روان می شود به سوی تبریز با دوازده هزار سوار جرّار بسته باشد به عصابه سرخی و سوار استر شهباء باشد. پس هرگاه بشنوید این را و ادارک کنید او را، یا زمان او را، یعنی زمان دولت او را، پس بیایید به سوی او، و نصرت نمایید او را. اگر چه به چاردست و پا بروید. پس بر متبّعان آثار [و] اخبار آن نامدار ظاهر و مبین است که سوای آنجناب با دوازده هزار کس و علامات قزلباشی که عصابه سرخ کنایه از اوست، بعد از هلاکو خان، یا پیش از آن، از سادات کسی را روی نداده. پس ظاهر است که مردانه مرد موعود، وجود مسعود ایشان بوده که علم سیادت و نجابت افراخته، و شمشیر کین برای دشمنان دین آخته، متوجه آن صوب شده، بعد از فتح و نصرت در آن بلده مبارکه با بخت مسعود بر تخت سعادت متمکّن و قرار یافتند و به دولت و اقبال بر تخت پادشاهی و با دین و دادخواهی و حق پرستی نشستند. (فریم ۱۸۰).

خبر مزبور درباره سقوط عباسیان در منهاج الکرامه: ۱۷۰ آمده و در نهایت به عنوان تفسیر مولف گفته شده: «و کان الامر کذلک حیث ظهر هولاکو من ناحیه خراسان».

عبدی بیک در مقدمه بحث از دولت صفوی، ضمن اشاره به این که حکومت حق پیغمبر و امامان است، و در نهایت، در غیبت، حق صفویان می نویسد: «و چون سلطان زمان صاحب الامر - علیه صلوات الله الملک المتّان - غایب است، حق آن است که از سلسله علیه علویه فاطمیه شخصی که قابلیت این امر داشته باشد، و در میان بندگان خدای حکم امام زمان را جاری سازد، خلائق را از مزالّ و مضالّ و مضارّ باز آورده راهنمایی به مذهب حق اثنا عشری نماید، بر سریر سلطنت جلوس نموده به اجرای احکام قایم آل محمد قیام نماید». سپس به حدیثی که می گوید از پیامبر است، پرداخته و در اینجا، دیگر نام «اردبیل» نیست بلکه نام «طالقان» است، و آن را بر صفویه منطبق می کند: «همچنان که حضرت رسالت پناه فرموده - صلی الله علیه و آله - انّ لنا کنزاً فی طالقان لا بذهب و لا فضة...» سپس می گوید: همچنان حضرت امیر المومنین - صلوات الله علیه - خبر داد و در مفتّح احوال هلاکوخان اشعاری بر آن شده - یعنی همین کتاب تکملة الاخبار - و در این مقام نیز مجدداً ذکر آن می شود». در اینجا، از تطبیق آن حدیث، بر ظهور دولت صفوی سخن می گوید و پس از شرح آنچه تا زمان عباسیان روی داده می نویسد: «و عاقبة الامر به تسلط هلاکو خان ترک به اهتمام ابن العلقمی وزیر مستعصم عباسی و دیگر اعیان دولت عباسیان ملک بنی عباس زایل شد، بعد از آن ظفر

از سلسله هلاکویه به هیچ کس از عترت امیر المومنین منتقل نگشت الا به سلسله علویّی صفویه که شاه جنت مکان جهان را مسخر کرد و حق گفت یعنی به خطبه انمه اثنا عشر و حقیقت ایشان و بطلان اعدای ایشان قایل شد و علم به حق کرد، یعنی خارجیان و ستیان باطل القول و العمل را براناخت و هیچ کس از سلسله سادات بنی فاطمه را این دست ندارد»^۱.

نیز در کشکول بحرانی: ۱۴۸/۳ از تذکره الانمه [منسوب به مجلسی] نقل شده که او خبری از علامه (بدون اشاره به نام کتابی خاص) درباره سقوط عباسیان دارد که ضمن آن اشاره به «انقراض دولة بنی العباس و سلطنة هولاکو و انتهاء دولته بالسلطین الصفویه» دارد. همین خبر در کشکول بحرانی: (۲۵۷، ۲۵۶/۳) تکرار شده است. نیز خبر مزبور در «رساله در پادشاهی صفویه» از محمد یوسف ناجی، یعنی مولف همین اربعین از علمای صفوی ص ۳۴ - ۳۵ به نقل از منهاج الکرامه آمده است. اینها نشان می‌دهد، که از این خبر، برای پیشگویی ظهور صفویه در این دوره، استفاده شده است. نویسنده ما در رساله پادشاهی به تفصیل به این مبحث پرداخته و برای تکمیل آن، باید به آنجا هم مراجعه کرد.

نویسنده اربعین، در تأیید مطالب خود، روایتی هم از جلال الدین سیوطی که مضمون «حتی یأتی قوم من قبل المشرق، معهم رایات سود» در آن آمده را به عنوان شاهد ذکر می‌کند. او پس از ترجمه حدیث، می‌افزاید: «کسی را گمان نشود که این حدیث را ممکن است که سیوطی برای تعریف بنی عباس و در مدح ایشان ذکر نموده است، بلکه نه چنین است، زیرا که باز در آن کتابش، در مذمت ایشان می‌گوید» و سپس حدیثی از طبرانی نقل می‌کند. علاوه، بر این، آنچه در روایت یونس عبدالرحمن از حضرت رضا آمده که فرمودند در دعای مشهور از آن جناب که «اللهم صلّ علی ولّاه عهده و الائمة من بعده» و نیز در دعای حضرت صاحب الزمان علیه السلام که می‌فرماید: و صل علی ولیک و ولّاه عهده و الائمة من ولده، پس ولادت در زمان و عهد آن جناب است» (فریم ۱۸۱)، مراد همین صفویه است. سپس خبری دیگری آورده و می‌افزاید: «پس این خبرها همه افاده دولت صفویه علیه عالیّه و طریقه ایشان که الحمد لله و المنة طریقه شرعیّه صحیحّه اثنا عشریه است می‌نماید. پس بر هر یک از شیعیان سعادت مآل و دوستان رسول و علی و آل واجب است شکر این نعمت خدا و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و دعای دوام دولت ابد مدّت این دودمان نماید تا باعث زیادتی نعمت الهی نسبت به این کس شود، زیرا فرمودند (وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)، زیرا که وجود این پادشاهان نسبت به شیعیان نعمت عظیمی است که قدرشان را نمی‌دانند

۱. تکمله الاخبار، چاپ نوایی، ص ۳۴ - ۳۵، نسخه خطی، ش ۱۷۶۲۶ مجلس، فریم ۱۹۸ - ۱۹۹.

مگر قلیل نادری که از معرفت نعمت‌های الهی مطلعند، و واجب است دعای خیر از جهت ذات مبارکشان».

در اینجا، درباره لزوم دعای خیر برای پادشاهان و امیران خوب، احادیثی نقل می‌کند. یکی هم از امالی صدوق است: «فأی قوم أطاعونی، جعلت قلوب الملوك علیهم رحمة». توصیه مؤلف این است که «پس تأمل نموده عبرت گیرید، و از در انصاف درآیید، کما تدین بدان، و خود را خوب نموده، دیگری را مقصر ندانید، و بدگویی ایشان را [سلاطین صفوی] را واگذارید و شکر احسان را به جای آرید تا از فوز یافتگان شوید» (فریم ۱۸۳). نویسنده وجود و لزوم سلاطین صفوی را فرض مسلم می‌گیرد، و این که «پس معلوم شد که بودن پادشاه و امرا در کار است، و دعای خیر بر ایشان واجب و لازم و اعانت و اطاعت ایشان لازم». وی در این باره، ارجاع به «رساله شیخ ابوالحسن خاتون‌آبادی که شرح دستور العمل» جناب «امیر المومنین - صلوات الله علیه و آله - برای مالک اشتر - علیه الرحمن - قلمی فرموده‌اند» می‌دهد. نام آن رساله، نصایح الملوك فی آداب السلوك است که به گفته نویسنده اربعین «الحق خوب پرداخته که بسیار ضرور است از برای پادشاهان کامکار و ملوک ذوی الاقتدار و معززان اولی الاخیار و سایسان کفار». سپس این شعر را منسوب به صاحب بن عباد آورده:

(فریم ۱۸۳)

شهنشاه ما را ثنای جلی است	که از جان محب علی و نبی
بود دوست او را خدا دوست دار	پس آن دوست را با جهنم چکار
ازین گر بدانم ثنا بیشتر	خورد بر روانم دو صد بیشتر

حدیث بیست و یکم (فریم ۱۸۳) روایت بلندی است از ملاقات امام صادق (ع) با شیعیان در مسجد النبی که آنان را به اجتهاد و ورع دعوت می‌کند. حدیث بیست و دوم (فریم ۱۸۷) باز در وصف شیعه و مؤمن واقعی است. حدیث بیست و سوم (فریم ۲۰۶) به همین منوال در مورد شیعه و سوال و جوابی از امام درباره «رافضه» است. حدیث بیست و چهارم (فریم ۲۱۴) باز درباره شیعیان آل محمد و احترام به آنهاست. حدیث بیست و پنجم (فریم ۲۱۹) حدیث غدیر خم است. در اینجا، شرحی از وقایع آخرین روزهای رحلت رسول و مسائلی که پس از آن روی داده، آورده است؛ مسائلی نظیر سپاه اسامه و فدک و خمس و بقیه موارد. فصلی هم در مطاعن خلفا آورده است. آخر هم هفت بندی از ملاعباس قاجار در این باره (فریم ۲۳۴ - ۲۳۷) که بسیار تند است.

پیشگویان زمان ظهور در اواخر صفوی و نقد مؤلف بر آنها

در دوره اخیر صفوی، بحث‌های مهدویت جدی‌تر شد، گرچه اساساً دولت صفوی، از آغاز،

درآمد دولت مهدی (ع) تصور و تصویر می‌شد. یک نکته این بود که در عقاید و فقه شیعه چنان‌که از چندین مورد در اعتقادات صدوق هم مشخص است، چشم‌انداز آن بود که مهدی خواهد آمد و با گرفتن حکومت، انتقام اهل بیت و شیعه را از دشمنان خواهد گرفت. طبعاً قرار نبود کس دیگری این کار را انجام دهد، مگر آن که با عنوان «درآمد» بشود دولتی را برای «دولت مهدی» مقدمه دانست و او از این قبیل اقدامات انجام دهد. با این حال، اصل این باور و بویژه اتصال میان دولت صفوی و مهدوی، در متون مهدویت این دوره و نیز در شعارهای جاری وجود داشت.

نویسنده ما در ذیل حدیث بیستم حدیثی از امام کاظم در باره مهدویت آورده و در نتیجه‌گیری‌های خود، مورد دومش این است: «آن‌که انتقام‌کننده از دشمنان دین خدا و رسول و دشمنان اهل بیت رسول - صلوات الله علیهم - حضرت صاحب عصر و زمان است نه دیگری و انتقام در حضور آن جناب و در دولت او به دست او کشیده خواهد شد نه دیگری». (فریم: ۱۷۷). پیش از این اشاره شد که چگونه دولت صفوی، مصداق تحقق روایتی از امیر المومنین (ع) است که در آن به آمدن هولاکو و بعد هم سیدی از سادات اشاره شده است. پیوند دولت صفوی با دولت بعدی حضرت مهدی، زمینه دفاع از پادشاه عادل را فراهم می‌کرد، مشروط به این که در خط ظهور باشد. طبعاً تأکید بر اطاعت از سلطان هم خواهد شد. جدای از این که در آموزه‌های شیعه امامی، روی نزاع با سلطان تأکید نمی‌شد و این مسأله تا قیام مهدی (ع) به تعویق می‌افتاد. نویسنده روایتی از موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که «لا تذَلُّوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم» و این که «السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم: پادشاه عادل به منزله پدر مهربان است نسبت به خلق الله» (فریم ۱۸۱). وی روایات دیگری هم آورده و نتیجه می‌گیرد که «و پر ظاهر است که دعای امام برای پیروان است نه غیر آن، پس معلوم شد که بودن پادشاه و امرا در کار است، و دعای خیر بر ایشان واجب و لازم و اعانت و اطاعت ایشان لازم و الله تعالی یعلم». (فریم ۱۸۳).

حدیث بیست و ششم (فریم ۲۳۷) روایتی از کافی، به نوعی ادامه همان مباحث است. روایت بیست و هفتم (فریم ۲۴۵) درباره ورع و تقیه و لزوم توجه به آنها است و در ادامه بحثی درباره تقیه دارد. حدیث بیست و هشتم (فریم ۲۴۷) درباره مهدی - علیه السلام - است که به تدریج بحث‌های پایانی اربعین را تشکیل می‌دهد.

در حدیث بیست و نهم (فریم ۲۴۹) به بحث از علانم ظهور بر اساس این روایت می‌پردازد. روایتی که به نظر وی بر آن است که وقت ظهور آن حضرت مخفی است و زمان آن دانسته نیست. همچنین تعیین برخی از علانم ظهور مانند این که «قتل سفیانی ملعون پیش از خروج دجال خواهد بود». و نمونه‌های دیگر مانند این که خروج آن حضرت در روز عاشورا خواهد بود، (فریم ۲۵۱) مورد

بحث واقع می‌شود. مسأله بعدی این است که یاران مهدی (ع) چگونه به او خواهند پیوست. به نظر او و بر اساس روایتی، عده‌ای روی ایر نشسته و به او ملحق می‌شوند، عده‌ای، با درنوردیدن زمین، به آن حضرت می‌رسند. دیگر «آن که صریح است از این حدیث دیگر که آن جناب همه کس غافل از او و خود را دفعه ظاهر می‌نماید نه آن که بزی چند پیش انداخته، داخل مگه شوند، چنان‌چه بعضی از فضلا نقل نموده‌اند» (فریم، ۲۵۱). اشاره وی به برخی از فضلا باید به برخی از معاصرین او باشد که چنین چیزی را گفته‌اند.

این چند روایت و روایت سی‌ام، همه از اثبات الرجعه فضل‌بن‌شاذان است که به گفته برخی اساسی ندارد و نسخه‌ای از آن شناخته شده نبوده است.

روایت سی‌ام (فریم ۲۵۲) درباره خروج دجال از اصفهان و شرح آن است. چندین روایت دیگر هم در باره دجال آمده است. جدای از آن که دجال یک موجود شخصی مستقل است، به گفته او، هر «دروغگوی فریبده‌ای دجالی است». (فریم، ۲۵۶)

حدیث سی و یکم (فریم ۲۵۶) درباره‌ی علانم ظهور است. وی در ذیل هر روایتی تأکید دارد که علانم ظهور منحصر در اینها نیست. این بحث که دولت حضرت مهدی (ع) چه اندازه به طول خواهد انجامید و بعد از آن چه خواهد شد، در اینجا مورد بحث قرار گرفته است. نگاه وی ناامیدانه و براساس این روایت است که «لاخیر فی الحیاة بعد المهدی» (فریم ۲۴۸).

حدیث سی و یکم از ابن شاذان در باره علانم ظهور، از سفیانی، دجال، دخان، خروج قائم و فرورفتن جمعی در مغرب و مشرق و برآمدن آتشی از عدن است که مردمان را به سمت محشر می‌برد. نتیجه‌گیری او از روایات این است که «این حدیث‌ها دلالت دارد بر بطلان قول بعضی که می‌گویند بعد از قائم - علیه السلام - دولت هاست». (فریم، ۲۵۷) و در جای دیگری نیز روی این مطلب تأکید می‌کند و می‌نویسد: «پس بعضی فضلا که قایل اند به پادشاهی پیغمبر و ائمه بلکه تمامی انبیا و اوصیا بعد از رحلت قائم - علیه السلام - بی‌صورت است و اعتماد را نشاید». (فریم، ۲۶۵)

حدیث سی و دوم هم درباره علانم ظهور است. در این بخش به مواردی مانند ظهور سفیانی، برآمدن قحطانی، نزاع اولاد سفیانی و نبرد قحطانی با آنها، تسخیر سرزمین روم و و برآمدن یمانی و جنگ سفیانی با او. (فریم، ۲۵۹).

در ادامه، درباره روایتی که در آن از «اختلاف بنی العباس» به عنوان علامت ظهور یاد کرده، سپس از «نزول الترك الجزیره» سخن به میان آمده، و آنگاه از «نزول الروم الرمله» و این که این رفت‌وآمدها به جایی می‌رسد که «حتی تخریب الشام»، و این که خرابی شام یا همان سوریه، به سبب برآمدن سه پرچم رایة الاصب، رایة الایق، و رایة السفیانی است، سخن گفته شده است! (فریم ۲۶۰)

نویسنده پس از آن در تطبیق این عبارات بر مصادیق تاریخی می نویسد: «پس اختلاف بنی عباس خود ظاهر است، و نزول ترک، ظاهراً تیمور بوده باشد، چنان که میان او پادشاه روم جنگ شده، آخر گرفتار شد پادشاه روم. یا هلاکو نیز محتمل است. و نزول روم به رمله، احتمال «آل عثمانیه» می رود، یا این که «فرنگان رومه» نیز احتمال دارد.»

جالب است که تعبیر ترک و روم، در دوره های مختلف، بر اقوام مختلف و اشخاص متفاوت از سلاطینی که نمایندگی آنها را دارند، منطبق می شود. مخصوصاً روم که یک بار رومیان حاکم بر قسطنطنیه است و بار دیگر رومیان به معنای عثمانیان است، و دیگر رومیان، به معنای فرنگیان.

در باره رجعت هم، نظر خاص او این است که تنها گروهی از مؤمنان و کافران بر می گردند، نه همگان. «راقم گوید که گمان نکنی از این قول که همه مردم زنده خواهند شد، بلکه رجعت جمعی است از مؤمن محض و کافر محض، بعد از آن ختم شود آن به بیست و پنج باران پایایی» (فریم، ۲۶۳).

وی سپس به بیان فهرستی از علائم که شیخ مفید نقل کرده پرداخته و در انتها می نویسد: «پس باید بدانند شیعیان خیر مآل و دوستان رسول و آل که این همه وقایع، آیا واقع تواند شد در میان وعده ظهور آن جناب تا ظهور آن آفتاب عالمتاب که بعضی از فضلا و منجمین تحدید و تعیین نموده اند، یا نه! پس بدانند دوستان که اول: وعده ای که میرزا جعفر منجم باشی سابق نموده بودند، مع بود با وعده نمودن و قرار دادن میر محمد صالح شیرازی مشهور به سادات دست غیبی در کتابش موسوم به تکمیل الایمان که در سال ۱۱۱۵ باشد، و الحمد لله به نظر خود ملاحظه آن را نمودیم چون خلاف قول معصوم بود مطلب، و مراد حاصل نشد. دویم آخوند مرحوم و همچنین شعری را منسوب می سازند به خواجه نصیر مرحوم اینکه او فرموده باشند در سال «غلص» اگر بمانی بینی ملک و ملک و ملت و دین برگردد، که سال هزار و بیست [۱۱۲۰ سال تألیف این کتاب] بوده باشد که الحال در میانیم و ملاحظه می نماییم که الحمد لله و المته عالم در نهایت امن و امان و آرامیدگی است، و سال بیست و یکم آخوند مرحوم مانده، خدا حیات بخشد تا او را نیز ببینیم و از قید او نیز فارغ گردیم. به هر حال، آنچه به خیال داعی دوام دولت قاهره، راقم اربعین [همین کتاب] می رسد، هر چند بر آن نیز اعتمادی نیست، نهایت نکته ای است که خالی از چیزی نیست، و آن این است که جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده اند حدیثی را که متفق علیه فریقین است که بعضی از مضمون آن این است که شبیه است حکایت و احوال این امت با امت موسی، و بنی اسرائیل مثل پر تیر به پر تیر و نعل اسب به نعل اسب. و از این نهایت مشابهت بهم فهمیده می شود».

آنگاه نمونه ای تاریخی مربوط به عمر نوح و غیره نقل کرده و در نهایت می نویسد: «پس حاصل نتیجه معنی آن خواهد بود که آن جناب، اقلّاً دو هزار سال و کسری عمر بکنند و از تاریخ ولادت

باسعادتش که الحال تحریر این اربعین است، نور که از تاریخ هجرت در رود، هشتصد و شصت و چهار باقی می ماند؛ پس از این ها فی الجمله متفطن می توان شد. و دیگر مشابهت ملک بنی اسرائیل از زمان موسی تا پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله - نیز دلیلی است روشن بر این مدعا، زیرا که از زمان موسی - علیه السلام - تا زمان پیغمبر ما قریب دو هزار و دویست و سی و یک سال نقل کرده اند. چنان که ابن جوزی در تلفیق ذکر نموده، پس باید که زمان هریک در امتداد نیز مثل هم یا قریب به هم باشند». نتیجه این که تعیین سال ظهور بیهوده است: «حاصل اصل کلام آن است که به غیر از خدا که صاحب اختیار کلّ است، و خازنان علم او سبحانه که هرگاه خواهند بداند می دانند که کی ظهور می نماید، وعده های موقتین همه کذب است، و افترا و اعتماد را نباید چنان که سابقاً گذشت؛ والله تعالی أعلم بما یكون» (فریم ۲۶۲ - ۲۶۳).

بی مناسبت نیست بیفزایم که نویسنده اربعین، پس از آن، ضمن حدیث سی و سیم که در آن از امام صادق درباره «السلطان العادل» سوال می شود، و می فرماید: «هو من افترض الله طاعته بعد الانبياء والمرسلین علی الجن والانس اجمعین». سپس می نویسد: «اطلاق سلطان عادل مطلقاً در احادیث ظاهراً امام زمان باشد نه غیر ایشان، مگر قرینه صریحه برخلاف باشد». آنگاه تأکید بر این که سلطنت امام زمان، متصل به قیامت است با این عبارت: «امتداد سلطنت آن عالی مقام الی یوم القیام است». وی ادامه می دهد: «احادیث بسیار است در این که سلطان عادل و امام عادل یکی اند، و دولت آنجناب متصل است به قیام قیامت، و فاصله بغیر از چهل روز نقل نشده، و اگر شده به احادیث صحیحه معارضه نمی تواند نمود. پس بعضی از فضلا که قایلند به پادشاهی پیغمبر و ائمه بلکه تمامی انبیاء و اوصیاء، بعد از رحلت قائم - علیه السلام - بی صورت است» (فریم ۲۶۳ - ۲۶۵).

حدیث سی و سوم در باره سلطان عادل، حدیث سی و چهارم (فریم ۲۶۵) باز در باره قائم و این که نصرت به رعب خواهد داشت، (فریم ۲۶۶) و ارائه چندین نکته در باره نزول عیسی، و عدم امکان تعیین وقت ظهور. این تأکید برای آن است که آن وقت، منجمان و برخی اخباری ها، تلاش برای تعیین وقت ظهور داشتند. «آن که نمی آید مگر ناگاه و بی خبر، یعنی کسی نمی داند آمدن آن را، پس تأکید را ملاحظه نما که چون مکرّر می فرمایند. و در هر یک از کافی و اثبات الرجعه و اکمال الدین و محاسن برقی بابی است در نهی توقیت رجوع به آن ها نماید هرکه زیاد از این خواهد. و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب الغیبه می فرماید مضمون آن که پس خروج قائم - علیه السلام - نیست معلوم ما به تفصیل بلکه غایب است از ما، یعنی دانستن آن تا آن که اذن دهد الله تعالی به فرج آن و بعد از آن چند حدیث در این باب ایراد نموده» (فریم ۲۶۸).

حدیث سی و پنجم در باره ۳۱۳ نفر یاران است که هر کدام از چه شهری هستند (فریم ۲۶۸). وی

بر اساس برخی از روایات، فهرستی از شهرها و عددی از اصحاب آن حضرت که از آن شهرها هستند، بدست می دهد (فریم، ۲۶۹).

احادیث پایانی کتاب اربعین

حدیث سی و ششم در باره خلق نور های چهارده گانه است که چهارده هزار سال پیش از آمدن معصومین خلق شده است (فریم ۲۷۰). حدیث سی و هفتم (فریم ۲۷۳) درباره اهل بیت و خلقت ارواح آنها (خلقت نوری آنها) هفت هزار سال پیش از خلق دنیاست. در اینجا، از «حضرت آخند» و این که «در بحار آورده» از مجلسی یاد کرده است (فریم ۲۷۵). جایی هم از «تفسیر ملا میرزا محمد مشهور به خیاط» یاد کرده است (فریم ۲۸۰). حدیث سی و هشتم (فریم ۲۸۱) در همان فضای حدیث پیشین است. حدیث سی و نهم (فریم ۲۸۶) درباره آن است که عمر، تورات مکتوبی نزد رسول (ص) آورد و جمالتی که آن حضرت فرمود و نویسنده در این باره شرحی داده است.

حدیث چهلم (فریم ۲۹۳) از تفسیر (منسوب به) امام عسکری - علیه السلام - درباره وضع علمای شیعه با این مضمون است: «مرا بطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفارته». نویسنده پس از آن که حدیث «من کان من الفقهاء صائنا لنفسه...» را آورده و در تعریف فقهای واقعی شیعه شرحی داده، به طعنه از کسانی یاد می کند که نه عالم واقعی بلکه عالمان غیراصیل هستند: «پس جماعتی را که در میان فقهای شیعه، خود را منسلک نموده باشد، و دعوی تشیع نماید، و برخلاف این علامت او را به بینی، او شیعه نیست، بلکه یا صوفی است، یا فلسفی است یا حکیم، که از هر دو سر رشته با سنی است، و می خواهد به این وسیله بیاموزد طریقه شیعه را برای برهم زدن آن و غیر اینها» و در ادامه از گروهی از آنان به تندی انتقاد می کند (فریم ۲۹۷). در پایان شرح حدیث چهلم، قصیده ای در ستایش امیر مؤمنان - علیه السلام - با عنوان قصیده سرور آورده است.

خاتمه کتاب در صفات مؤمن است (فریم ۳۰۱) و نویسنده روایاتی در این باره آورده است، با اشاره به این که «پس ای بردار دینی، جمع آوردم برای تو در این اربعین چیزی چند را که اهم بود در دین، و اوسط است برای طریق مستقیم مبین» (فریم ۳۰۲). در ادامه، متنی از مجالس المومنین در تشکیکات و شبهات ابلیس پرتلیسی می آورد که تکمله ای است درباره شبهات ابلیس که در آغاز کتاب از مجالس المومنین نقل کرده بود. این ضمیمه، بخش پایانی کتاب اربعین است (فریم ۳۰۳ - ۳۰۹). در واقع، رساله دفع شبهات ابلیس قاضی نورالله را به طور کامل در پایان کتاب آورده است.